

بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

آقای داریوش آشوری

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای داریوش آشوری

مصاحبه کننده : آقای سیدولی رضا نصر

واشنگتن ، دی . سی .

۱۹ جولای ۱۹۹۰ و آوریل ۱۹۹۱

- سوابق خانوادگی و تحصیلی ، خاطراتی از حزب شده و حادثه ۲۸ مرداد ،
درباره محمد مصدق و خلیل ملکی .
۷ - ۱
- خاطراتی مربوط به علی امینی ، درباره ترور تیمور بختیار ، درباره
جبهه ملی ، خاطراتی دیگر درباره محمد مصدق ، درباره حزب الله و
آیت الله خمینی .
۱۳ - ۸
- نظر خلیل ملکی درباره حادثه ۱۵ خرداد ، نظراتی درباره آیت الله
خمینی ، نظر خلیل ملکی درباره اصلاحات ارضی ، درباره ملاقات شاه و
خلیل ملکی ، از سیاست به دنیای فعالیت های ادبی ، درباره ویراستاری و
واژه نگاری .
۱۸ - ۱۴
- درباره ایران بعنوان کشور جهان سوم ، نقش نویسندگان ، آسیب شناسی
ذهنیت جهان سومی ، درباره روشنفکران ، ولایت و آیت الله خمینی ، عدم
شناخت روشنفکران از پتانسیل انقلابی مذهبی .
۲۴ - ۱۹
- تشکیل کانون اول و دوم نویسندگان ، تنش سیاسی درون کانون ، خاطره ای
درباره ساواک ، عزیمت به آکسفورد و انقلاب اسلامی .
۳۱ - ۲۵

سؤال : آقای دکتر با تشکر از قبول این مصاحبه اجازه بفرمائید، ابتداء به امر، یا يك مختصری از سوابق خانوادگی و تحصیلی تان، شروع بفرمائید، خواهش می کنم.

آقای داریوش آشوری : خیلی متشکرم، عرض کنم، بنده اسم داریوش آشوری است و متولد ۱۳۱۷ در تهران. تحصیلاتم را در ایران کردم و دوره دبیرستان را در مدرسه البرز و دارالفنون گذراندم، و دوره تحصیلات دانشگاه را هم در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، و در خارج البته مدتی در دانشگاه اکسفورد انگلیس بصورت فلو برای کالج St. Anthony's بودم، و تدریسی را هم در orientalism آشنای می کردم، و در سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۰ هم visiting پروفیسور بودم در دانشگاه کلمبیا و با آقای پارسا کار می کردم در Encyclopaedia Iranica بعنوان آسپستان editor و فعلا" هم بعنوان ادیتور برای بنیاد مطالعات ایران در واشنگتن کار می کنم که مجله ایران نامه را در می آورم.

سؤال : شما سوابق تئوریا" سیاسی تان، و چه مستقیما" سیاسی، چه فعالیتهای سیاسی از طریق نهضت های مختلف روشنفکران، طبقه روشنفکر در ایران، از چه سالی آغاز شد.

آقای داریوش آشوری : من از نسلی هستم که خیلی زود چشمش به سیاست باز شد به دلیل شرایط خاص ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰.

سؤال : چند سالتان بود شما آن زمان، در چه مرحله تحصیلی؟

آقای داریوش آشوری : در ۱۳۲۰ من هنوز کودک بودم، سه سالم بود، وقتی که ایران اشغال شد، ولی، وضع طوری بود که بهرحال خیلی زود، به دلیل تراکم های سیاسی در جامعه ایران، خیلی زود، نوجوانها هم آشنا می شدند با سیاست، بخصوص اگر که خودشان هم يك کمی بااصطلاح کله شان پوی فورمه سپری میداد، من زمان مصدق بود که سال آخر دبستان و سال اول دبیرستان بود، که دوره مصدق شروع شد، و ما هم آشنا شدیم با کار سیاست.

سؤال : در همان دبیرستان...؟

آقای داریوش آشوری : در همان دبیرستان.

سؤال : و چو سیاسی حادی بود در آن دبیرستان؟

آقای داریوش آشوری : بعله. چو سیاسی حادی بود، از يك طرف، خوب، جنبش شهت ملی بود و از يك طرف حزب توده خیلی فعال بود، و تشکیلات مخفی خیلی وسیعی داشت، و نشریات خیلی وسیعی داشت، و تشکیلات نیچه علمی وسیعی داشت، مثل سازمان جوانان دهوکرات، حتی مبارزه با بیسوادی، انواع و اقسام سازمانهای ژنان، دهقانان و غیره، به اصطلاح سازمانهای کاموفلاژ کمونیستی، که مال حزب توده بوده، البته حزب توده خودش از پهن ۱۳۲۷، بعد از آن سوء قصد به شاه غیرقانونی شده بود، ولی، تشکیلات مخفی اش

را داشت، نشریات مخفی‌اش را هم داشت، مثل روزنامه مردم، ظفر، جوانان دموکرات، از این حرفها، عرض شود که، نشریه مربوط به سازمان جوانان. جوانان دموکراتی که نشریه علنی‌شان بود، که در آن موقع، بعد هم تعداد تعداد زیادی سازمانهای علنی، و بعد هم احزاب بسیار دیگری در آن دوره بودند، از احزاب راست مثلا" بان ایرانیسم، موثقا، آریا و غیره، و بعد هم، احزاب ملی، حزب ایران، حزب زحمتکشان ملت ایران مال دکتر بقائی و حزب نیروی سوم خلیل ملکی و اینها، خلاصه، دراین جو خیلی حاد سیاسی، مفهوم از همان موقع که شاید حدود ۱۲ سال پیشتر گذاشتیم وارد کار سیاسی شدیم و فعال شدیم، اوائل سمپاتیزان (sympathizer) چریکهای صدقی بودم، ولی بعد، کشیده شدم به طرف حزب توده سمپاتیزان حزب توده بودم.

سؤال : چه سالهایی میشود تقریبا"؟

آقای داریوش آشوری : می شود سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ مثلا"، ولی من چون هنوز سنم کم بود، نمی توانستم عضو سازمان جوانان بشوم، چونکه باید ۱۴ ساله می بودیم حداقل که عضو سازمان جوانان بشویم.

سؤال : آن سالها آقای دکتر چه چیزی شما را جلب کرد، همیشه‌طور که فرمودید از چه ملی به حزب توده، یعنی، چه فعل و افعال فکری، چه عاملی در حقیقت شما را...؟

آقای داریوش آشوری : هیچ چیز خیلی روشنی از این بابت نمی توانم بگویم، بیشترش هیجانات جوانی بوده، شاید هم گاهی در این مسائل، حتی برخوردهای شخصی خیلی مهم است، آدم پا يك آدم جالبی بر می خورد، از يك جایی، مثلا"، کشیده می شود دنبال او مثلا"، خیلی پراساس تحقیق و مطالعه و تحقیق این قضایا که نیست، شور جوانی است و کششهای آن نوع، یعنی خیلی به سادگی می توانست به این صورت دربیاید که من همان موقع مثلا" عضو نیروی سوم بشوم، یا مثلا" عضو بان ایرانیسم بشوم، ولی خوب، اینطور پیش آمد که کشیده شدیم به طرف يك، توی مدرسه‌ای که می رفتیم، مدرسه، البته خوب، يك دلپاش این بود که توده‌ایها خیلی فعال بودند و خیلی مبلغ‌های خیلی خوب داشتند و...

سؤال : یعنی يك دفعه که يك شاگردی سیاسی شد...

آقای داریوش آشوری : وقتی که در يك آدمی زمینه می دیدند، معمولا" خیلی رویش کار می کردند تا اینکه بکشندش، شاید گروههای دیگر به این صورت فعال و ارگانیزه نبودند.

سؤال : می فرمودید و شما جذب شدید به حزب توده؟

آقای داریوش آشوری : بله، بعد جذب شدم به حزب توده و بعد هم، تا اوائل، بعد از ۲۸ مرداد بود که من تازه توانستم عضو سازمان جوانان بشوم.

سؤال : آن موقع البته دیگر، حزب توده بکلی زیر زمین بود؟

آقای داریوش آشوری : حزب توده بکلی زیر زمین بود، بله، ولی هنوز تظاهرات خیابانی برپا می شد، هنوز ماههای اول بعد از ۲۸ سرداد، همان سال ۱۳۲۲، قسمت پل چوبی در پیچ شمیران، ایستور و آشور بصورت تظاهرات موضعی، برقرار می شد که منم می رفتیم، شرکت می کردم و در توزیع و پخش مطبوعات مخفی، اینها هم شرکت داشتیم تا اینکه رفته رفته، پراثر فشار دستگاه فراماندهی نظامی آن موقع که تیمور پختیار رئیسش بود، یواش یواش، تشکیلات حزب توده، شکسته شد، و در نتیجه، ارتباطات کمتر شد، و البته سازمان دانش آموزی حزب توده مثل اینکه هیچوقت لو شرفت چون...

سؤال : مشکلی برای شما پیش نیامد؟

آقای داریوش آشوری : بله، مشکلی برای ماها پیش نیامد، همچنین در ارتش هم مثل اینکه سازمانش لو شرفت، سازمان رده پائین افسری مثل اینکه لو شرفت، اینکه سازمان دانشجویان لو شرفت، ولی بعداً خوب، فشاری که روی حزب توده بوده و این تشکیلاتش که تدریجاً از هم پاشیده شد، بعد سازمان افسریش را گرفتند و اعدامها و اینها، رفته رفته خوب آنها را مایوس تر می کرده، و بعد تشکیلات ضعیف تر می شد، و بعد ماجرای چیز، که برای من پیش آمد، که برای من خیلی قطعی بود، از لحاظ بریدم از آن جریان، ماجرای انقلاب مجارستان بود در سال ۱۹۵۷، مجارستان که، دیگر سبب شد که من بکلی از حزب توده و از کمونیسم بهر صورت بریدم ولی خوب دیگر...

سؤال : این اصولاً تحول بزرگی بود برای بعضی از سمپاتیزانهائی مثل خودتان یا مورد شما استثنائی بود که يك همچین واکنشی نشان دادید به...؟

آقای داریوش آشوری : خیلی نمی توانم بگویم که عمومیت داشت.

سؤال : یعنی باعث بحث شد اصلاً؟

آقای داریوش آشوری : البته آن موقع، دیگر چیز زیادی از به اصطلاح، تشکیلاتی حزب توده نمانده بود، سال ۱۹۵۷ می شود ۱۳۲۶ ما. یعنی از ۲۸ مرداد حدود سه چهار سال گذشته بود، و در این مدت دیگر، تقریباً چیز مهمی بصورت تشکیلاتی نمانده بود از حزب توده، یا لاقلاً و حال دیگر ماها تماسی نداشتیم باهاش، برای اینکه کسان دیگری هم تحت تأثیر قرار گرفتند و تحت تأثیر این جریان بریدند و اینها، من زیاد در این مورد نمی توانم قضاوتی بکنم و گمان هم نمی کنم عده زیادی تحت تأثیر این جریانات بریده باشند، ولی در مورد من این اتفاق افتاد که در عین حال موثر بود در بریدن من.

سؤال : شما آن زمان توی سازمان دانشجویان حزب توده رتبه بالائی داشتید؟

آقای داریوش آشوری : در سازمان دانش آموزان، نخیر، من رتبه بالائی نداشتیم، بدلیل اینکه اصلاً من خیلی جوان بودم، من تازه ۱۴ سالم بود که منحل شده بودم، و بعد هم، مثلاً یکساله هم فعال بودیم، و بعد هم یواش یواش تشکیلات وارفت از همدیگر، برای اینکه، من رده بالائی نداشتیم در آنجا.

سؤال : و می فرمودید، آشوقت شما جدا شدید از حزب توده؟

آقای داریوش آشوری : ببله، جدا شدیم و بعد هم دیگه، دوران پیاس و شامیدی بعد از ۲۸ سردادی بود و پناه آوردن به ادبیات و شعر. صادق هدایت را می خواندیم، شعر می خواندیم، شعرهای فریدون توللی و تحت تاثیر جو شومیدانه روحی آن دوره بودم و...

سؤال : ولی چه چیزی بود، یعنی خود این نا امیدي از چه بود، یعنی، منظورم به اینکه شما فرمودید دوره نا امیدي بود ولی خود این افسردگی در حقیقت کاشتنتش (content) چه چیزی بود، که شما را افسرده می کرد یا آن نسل یا آن گروه را افسرده می کرد؟

آقای داریوش آشوری : خوب، ببله، دوره مصدق آرزوها و آمال های بزرگی را پیش آورده بود، و اینکه حالا بهر صورت، حالا مثلا" در چپه ملی و از طریق مصدق و جریان ملی، بصورت آزادی و رهائی ملی، عرض شود، استقلال ایران، از این جور مسائل، و آمدن آزادی دموکراسی از طریق، مثلا" حزب توده هم، آرمایشهای کمونیزم و، آنچه که آنها وعده می دادند، این خورده بود به یک مانع بزرگ، و یک حکومت دیکتاتور نظامی آمده بود سر، کار که در عین حال فاسد هم بود، و پراشر یک کودتای ناشی از دخالت بیگانگانه آمده بود.

سؤال : شما این را آن موقع همین جور می دیدید، یعنی منظورم، در همان مقطع زمانی، فرض بکنید، سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴، آیا واقعه ۲۸ سرداد، همین جوری دیده می شد، یعنی دست خارجی درش دیده می شد؟

آقای داریوش آشوری : ببله، بدون شك، در اینکه، خوب تردید نبود، که این کودتایی بود که امریکائی ها و انگلیسی ها کودتایش راه انداخته بودند در ایران، آن موقع خیلی روشن بود، بعد هم همه اسناد و مدارك که درآمد همه روشن می کرد قضیه را، برای اینکه، خوب شاه از ایران گذاشته بود فرار کرده بود، و خودش هم قابلیت رهبری این کار را نداشت، و بعد هم خوب کاملا" روشن شد که کی ها بودند، چه کردند و خود ماها هم شاهد بودیم که اوپاش و ارادل و فاحشهها و اینها را، حتی خود من شزدیک بود روز ۲۸ مرداد کتک حسابی بخورم که خوشبختانه در رفته، جمع شده بودیم زیر سر کوچه، همین کامیونهای چیتر می آمدند، اوپاش و ارادل چوب بدست و اینها، یکدفعه از کامیون ریختند پائین و ما گذاشتیم فرار کردیم ولی یکی از همان دوستان ما را گرفتند کتک خیلی مفصلی زدند، شله و پاش کردند با چوب و چماق، خوب این را ما خودمان شاهد بودیم که دیگه چه جماعتی را از کجا آورده بودند و پول بهشان داده بودند.

سؤال : ولی آن موقع، بین طبقه روشنفکران ایران، سوا از این ناامیدی که شما گفتید، که پیش آمد، آیا هیچ نوع تحلیل کلی بود، هیچ نوع موضع گیری کلی بود، راجع به تاریخ دوران مصدق، که هنوز در حال فکر و بررسی هستند؟

آقای داریوش آشوری : یعنی ارزیابی دوباره دوران مصدق؟

سؤال : یعنی ارزیابی دوباره، که بشود گفت، درحقیقت، نقطه نظر این طبقه روشنفکر بود در آن موقع، چون البته، سالهای بعد پدیدار شد بعنوان يك شوع تاریخ نگاری آن دوره ولی آیا در آن مقطع زمانی هم بود یا کاملاً درحقیقت ریشه فکری متزلزل شده بود و يك تفکر کلی موجود نبود؟

آقای داریوش آشوری : البته، آن يك دوران تحول خاصی بود در دنیا، يك دورانی در ایران دوران سکوت و ناامیدی و اینها بود، پیشتر دیگر آنها که باصطلاح روشنفکر بودند بمعنای دقیق تر کلمه که فقط نوی کافهها بنشینند و حرف بزنند و نامه بخوانند، بقول یکی از معلمهای ادبیات که ما داشتیم، زین العابدین معتد، می گفت این دوره دوره حل جداول است، همه می نشستند جدول حل می کردند، توی کافه فردوسی و توی جاهای دیگر. ماها هم که مثلاً "چوچههای تازه سر از تخم درآورده بودیم و اینها، مثلاً، می خواستیم برویم جای پای صادق هدایت را در کافه فردوسی بپیماییم مثلاً، آنگاه آن گروه روشنفکران و اینها چه بودند، حالا ماها که باصطلاح اهل کتاب و قلم بودیم، و بعد این فضای یأس و ناامیدی، کم و بیش، بود تا سال ۱۳۲۹ که دهمرتبه يك جشنی شروع شد. البته دراین میانه خلیل ملکی دهمرتبه فعالیتش را شروع کرده بود و مجله علم و زهدگی را درمی آوردند، و بعد منم، همان موقعی که مدرسه البرز میرفتم، بعد هم رفتیم دارالفنون، این مجله را می گرفتیم می خواندم و یواش یواش کششی بطرف آنها پیدا کردم، و بعد که مدرسه دارالفنون رفتیم يك همکلاسی داشتیم که جزو آن نیروی سومی های قدیمی بوده، با من دوست شد و بعد یواش یواش مرا کشید به محفل ملکی و دوستانش و اینها، بعد من دیگر یواش یواش با اینها دوست شدم، دیگر ماخدم نوی آنها، دهمرتبه شروع کردم به فعالیت سیاسی با آنها.

سؤال : آشوبت خاطره خاصی دارید از فعالیتهای سیاسی آن دوران و نقش و نیروی سوم داشت در جریانات سیاسی آن زمان؟

آقای داریوش آشوری : البته، نیروی سوم حزب خیلی خیلی مهمی بود در زمان مصدق، مهمترین حزب ملی بود، چونکه از توی شکم حزب توده آمده بود، رهبریشان، حرف های تازه تری داشت و بعد تحت عنوان نیروی سوم و همچنین وفاداری به آرمان سوسیالیسم، و با حالات اشتغالی نسبت به کمونیسم روسیه استالینیزم، جاذبه زیادی داشت برای جوانها و يك جووری داشت چانشین حزب توده می شد برای عده زیادی و بعد از ۲۸ مرداد، ولی آنها دچار يك بحران داخلی شدند که ماجرای اشعاب خوئچی بود، خوئچی که از رهبران نیروی سوم بود و...

سؤال : اسم کاملش خاطرتان هست؟

آقای داریوش آشوری : محمد علی خوئچی.

سؤال : محمدعلی خوئچی پله، پله، می فرمودید.

آقای داریوش آشوری : تئوریسم چیز بود و ملکی هم خیلی بهش علاقه داشت و خیلی بهش توجه داشت و بعنوان چانشین خودش بهش نگاه می کرد، ولی او آمد خلاصه علیه ملکی قیام کرد، وقتی که ملکی را برده

بودند، فلك الافلاك در زندان بود، و ملکی را متهم به خیانت کرده بود و اینها، خلاصه ماجرا راه انداختند و نیروی سوم از هم پاشیده بود تمام تشکیلاتش، ولی يك عده‌ای، هنوز به ملکی وفادار بودند و پاهاش میرفتند و می‌آمدند، آشهم آدم اثرژتیک پایداری بود و معتقد بود که بهرحال نباید ول کرد و پایمستی دومرتبه شروع کرد از يك جاشی، رفته رفته دوباره، شاید در آینده، امکان فعالیت علنی باز پیدا بشود، و شروع کردند يك مجله‌ای به اسم علم و زندگی درآوردن، که مجله بیشتر تحلیل سیاسی و اجتماعی بود، با يك البته خوب، گرایش ضد کمونیستی حادی که خوب در ملکی خیلی قوی شده بود و همین البته، باعث می شد که گروههای مخالفش، سخت باز پاهاش دشمنی کنند و بتازند، ولی من بهرحال جذب شدم و ماندم، يك مقاله‌ای هم من شوشتم راجع به ملکی در آن سالها به اسم "با خلیل ملکی در واپسین سالهای زندگی" که آنجا تمام خاطرات مجله را البته با ملکی فقط گفتم، بده بهرحال، گروههای دیگر هم کم‌کم چیزهایی داشتند مثل حزب ایران و بعضی از این گروههای ملی، خوب دستگاه امنیت هم خیلی به اینها سخت نمی گرفت.

سؤال : چرا؟

آقای داریوش آشوری : بدلیل اینکه آنها، خوب، ترسشان از حزب توده بود، با جریان های ملی و مصدقی، درعین حال که، خوب، شاه با مصدق کیسه داشت، خیلی پاهاش بد بود، ولی با اینها اینقدر بد نبودند و بعد هم...

سؤال : و ملکی را هم جزو مصدقی ها بشمار می‌آوردند؟

آقای داریوش آشوری : خوب ملکی هم اصلاً "جزو مصدقی ها بود در واقع، و این اواخر هم خود مصدق هم خیلی تعریفش کرد ملکی را، نامه‌هایی که شوشت بهش و توی جریان چپه ملی دوم، وقتی که به بحران خورد، قرار شد که بهم بریزد، موافق مصدق، چیز کرد، هدایت کرد که يك تشکیلاتی از احزاب و بعد هم از شخصیتها درست بشود که جامعه سوسیالیستها تویش باشند، یعنی حزب زحمتکشان ملت ایران، نیروی سوم، بعد، تبدیل شد به جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران، در سال ۱۳۲۹، طرحش ریخته شد، و همان موقع هم تصویب شد، در کنگره حزبی، و ملکی نظرش این بود که، بهرحال، يك دوره‌ای آن جور حزب گذشته، می خواست يك جامعه وسیعی تشکیل بشود که همه روشنفکران بپایند تویش شرکت کنند و اینها، و با گرایشهای سوسیالیستی و همه تاندانس‌های سوسیالیستی مختلف تویش باشند، ولی خوب، عملاً کسی زیاد نیامد خارج از تشکیلات نیروی سومی قدیم، تک و توك بودند از کسانی مثل من، که تازه پیوسته بودم و حال این دوره دوم فعالیتها سیاسی من بود با ملکی.

سؤال : شما خاطره تان از شخص ملکی چطور بود. برداشتتان از آن بعنوان متفکر و رهبر سیاسی؟

آقای داریوش آشوری : بنظر من، ملکی توی آن ژراسیون، تنها متفکر سیاسی ایران بود، یعنی تنها آدمی بود که براساس مفاهیم مارکسیستی آتالیوز اجتماعی - تاریخی میداد از وضع ایران و يك پرسپکتیو تاریخی نسبت به مسائل داشت که متأسفانه بقیه رهبران نهضت ملی چپه ملی نداشتند، این چنین دیدی را، و ملکی آدم خیلی تکی بود و آدم غریب افتاده‌ای هم بود، يك مقداری هم بخاطر اینکه آدم خیلی رکی بود و

خوشوقت آذربایجان در رفتار و حرف زدش بود، دیگران به راحتی قبولش نمی کردند و دشمن زیاد داشت. اما الان بخصوص، بعد از این همه سالها و وقایع بزرگ که گذشته، مسائلی که در شوروی و اینها پیش آمده، آدم هائی که اهل انصاف هستند و دید تاریخی و برگشتند به گذشته نگاه می کنند، خیلی هایشان متوجه شدند که ملکی یک چهره خیلی درخشان و مهمی بوده، در تاریخ آن موقع ایران، ولی هیچکدام دیگر از این رهبران چپه ملی که من، کم و پیش، از نزدیک دیده بودم، از بغائلی تا مثلا" صالح، تا سنجابی، و دیگران و دیگران، هیچکدامشان دید سیاسی و پیشش تاریخی ملکی را نداشتند، البته آنها آدمهای خوبی بودند، آدمهای با حسن نیتی بودند و وفادار به پیرامونهای فاسیونالیزم و آزادیخواهی و اینها، اما دید اجتماعی - تاریخی نداشتند، ملکی روی چیزهائی تاکید می کرد که آنها هرگز پیش توجه نمی کردند، مثلا" ملکی مسئله ارشی را بعنوان مسئله مهم ایران می شناخت و اصلاحات ارشی را بعنوان یک پروژه و برنامه اساسی برای تحولات جامعه ایرانی، ولی مثلا" آنها زیاد به این مسائل توجه نداشتند و حتی وقتی شاه آمد قضیه اصلاحات ارشی و اینها را مطرح کرد آنها عمدا" باز یک جور جلوپیش ایستادند، بهرحال بنظر من ملکی ...

سؤال : بعنوان رهبر سیاسی و قدرت سازماندهی از آن نقطه نظر چطور بود؟

آقای داریوش آشوری : از آن جهت نه، متأسفانه ملکی آدم خیلی قوی نبود یعنی سازماندهی ...

سؤال : بیشتر متفکر بود؟

آقای داریوش آشوری : به بیشتر متفکر بود. تشکیلات سیاسی شان را، عمدا" خوب، یک عده جوانان می گرداندند، که بهش علاقه داشتند، تشکیلات چی بودند باصطلاح. خودش از آن پایت نه. حتی یک ضعفهائی داشت در واقع بیشتر به قدرت فکری و قلمی خودش متکی بود تا تشکیلات سیاسی که گسترش پیدا کند و همیشه هم سعی اش این بود که یک جوری راهمهای یک جریان وسیعتر و گندهتری باشد که او مثلا" اسمش را می گذاشت نهضت ملی، که خوب چپه ملی چیزش بود، واقعا"، طرف خطایش رهبران چپه ملی بودند، که آقا شما چکار می خواهید بکنید و چه باید کرد، از این جور حرفها، ولی اینکه خودش و تشکیلاتش را تبدیل کند به یک اهرمی که بشود پاماش وارد مبارزه قدرت سیاسی شد این تپپی نبود، و حتی من بهش اصرار می کردم، بعدا" من شدم عضو کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه جامعه سوسیالیستها، همانطوری که داشجو بودم، من اصرار می کردم که مثلا" توی انتخابات مجلس ما بعنوان یک گروه مستقل شرکت بکنیم، خوب داشتیم توی شهرستونها، آدمهائی که هم موچه بودند و زمینه محلی داشتند، ولی ملکی زیاد رغبتی به این چیزش نشان نمی داد و من حتی اصرار داشتم که خود ملکی از تپریز کاندیدا بشود، ولی خیلی، خلاصه، به این قضایا رغبتی نشان نمی داد.

سؤال : آشوقت شما فرمودید این سال ۱۳۳۹ آخر دومین دوره فعالیتان بود بعد از آن ...

آقای داریوش آشوری : من البته با ملکی و اینها، از سال ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ آشنا شدم و با آنها شروع کردم در واقع کار کردن و میرفتیم به مجالسشان، هفته ای لااقل یکبار، مثلا"، جلسات بحثهای علمی و تئوریک و اینها بود باهاشان کار می کردم، ولی سال ۱۳۳۹، از لحاظ، یک مقطعی بود، از لحاظ تاریخی برای کل ایران،

که، رژیم شاه چهار يك بحران اقتصادی - مالی خیلی شدید شده بود و وضع دومرتبه خیلی متزلزل شده بود و این باعث شد که دومرتبه حکومت، در امریکا هم دموکراتها آمده بودند، و کشدی آمده بود سر کار، و این باعث شد که دومرتبه، عناصر چپه ملی به حرکت درآمدند، برای اینکه يك جنبش تازه‌ای راه بیندازند و سال ۱۳۲۹ بود که دومرتبه در چپه ملی شورائی تشکیل شد به اسم شورای چپه ملی، که معروف شد بعداً به چپه ملی دوم.

سؤال : و دولت اجازه فعالیت بیشتر داد یا...؟

آقای داریوش آشوری : دولت عملاً "زوروش نمی رسید که خیلی جلوگیری بکند، و يك چوری مدارا می کرد، شاید هم، البته به احتمال قوی، شاید هم صد درصد، فشار کشدی و دولت امریکا خیلی موثر بود در این باب که آنها می خواستند در ایران يك چوری فضای بازی پیش بیاید، و آزادی و اینها، و خوب، بهمین دلیل، هم چپه ملی و اینها مثلاً" به حکومت کشدی سمپاتی خاصی داشتند، به این دلیل، این بود که شاه برای نیکسون پول خرج کرده بود و می خواست نیکسون رئیس جمهور بشود، نیکسون موفق نشده بود بعنوان رقیب کشدی، کشدی خیلی، خلاصه، میانه خوبی با شاه و رژیم ایران نداشت، و به اینها فشار می آورد که این را باز بگذارند. بنابراین این شرایط در سال ۱۳۲۹ فراهم شد و چپه ملی و اینها تشکیل شد، فعال شدند، خوب، در نتیجه، ما هم که باصطلاح، گروه چپیز بودیم در جامعه سوسیالیستها شده بودیم، فعالیت شدیدیم و روزنامه درمی آوردیم و نشریات اعلامیه‌های مخفی درمی آوردیم و اینها و گاهی به چپه ملی ها کمک می کردیم در این چور کارهایشان برای کارهای مطبوعاتی... .

سؤال : نظر شما و چپه ملی آن موقع راجع به حکومت امینی چه بود؟

آقای داریوش آشوری : راجع به حکومت امینی، یکی از مسائل مهمی بود که ملکی خیلی رویش تاءکید داشت با، در بحثهای با آنها، ملکی نظرش این بود که حکومت امینی بهرحال، حکومتی است که آمده، یا می خواهد يك امکاناتی ایجاد کند، از لحاظ آزادی، و باید چوب لای شاخش نگذاشت، و باید حتی پیش کمک کرد که این بتواند موفق بشود و او معتقد بود که اگر امینی، امینی چون تلریبا" علی‌رغم میل شاه آمده بود سر کار، با فشار امریکائی ها، و اگر که امینی خلاصه ببینند، بعد شاه دومرتبه فرصت پیدا می کند، پوست از کله همه می کشد، ولی رهبران چپه ملی متأسفانه به این مسائل خیلی توجهی نداشتند، بیشتر چون آن موقع تشکیلات روشنی نداشت، و تصمیم گیرنده و رهبری روشنی نداشت، و بعد هم، يك فضای عمومی بود که همه، يك جو ترسی که، خلاصه، نکند متهم به سازش بشوند، و متهم به چپیزهای دیگر، که توی فضای سیاسی ایران زیاد بود، هیچ، خلاصه، تصمیم گیری روشن و مثبتی، فکر نکردند و حتی، در نتیجه، باعث می شد بعضی گروهها در داخل چپه ملی يك کارهایی می کردند که باعث بهم ریخته شدن وضع و بعد هم، چپیز شد، سقوط امینی و اینها. از آن جمله واقعه معروف به اول بهمن دانشگاه.

سؤال : کدام گروهها منظورتان بود داخل چپه ملی؟

آقای داریوش آشوری : چپه ملی، از جمله همین گروه چپیز بودند، خونچی و حجازی و اینها که از نیروی

سوم درآمده بودند و شاپور بختیار ...

سؤال : اینها سر خود عمل می کردند؟

آقای داریوش آشوری : تقریباً " سر خود عمل می کردند، خوچی گروه دانشجویی در داخل دانشگاه، سر خود عمل می کردند و ماجراها و زد و خوردها اینها را پراه انداختند، که، در نتیجه، حکومت امینی خلاصه سقوط کرد.

سؤال : ولی هدفشان چه بود یعنی چطور این را توجیه می کردند؟

آقای داریوش آشوری : والله حتی شایع بود آن موقعی که اینها، مثلاً، با تیمور بختیار ارتباط دارند مثلاً هدف این است که پول یا سر کار، آنوقت، بختیار آن موقع در ایران بود، و خودش را نزدیک کرده بود به چپه ملی، حتی شمشیری که مرده بود بر سر خاکش تیمور بختیار، آنروزی که همه سران چپه ملی اینها آمده بودند، بختیار هم آمده بوده.

سؤال : یعنی این حس پیش آمد بین رهبران چپه ملی که درحقیقت ساواک داشت از داخل این را بهم می ریخت؟

آقای داریوش آشوری : چی را بهم می ریخت؟

سؤال : این چپه ملی را یعنی ...

آقای داریوش آشوری : ساواک نبود، آن موقع، بختیار رئیس ساواک نبود، کنار گذاشته بودند، یعنی بختیار کنار بود، یعنی شاه احساس خطر کرده بود ازش و گذاشته بودش کنار، ولی او داشت همچنان فعالیت می کرد که مثلاً از راههای سیاسی بیاید توی صحنه، و بعد هم که شده بود بعد تبعید شد، آنوقت، رفت خارج، آن ماجرا پیش آمد که خوب کشتنش دیگر بدستور شاه، ساواک کشتش آن موقع، ولی، احتمالاً عوامل زیادی در ساواک داشت و ارتباطاتی با داخل دستگاه امنیتی داشت، بخاطر سوابقش، که از زمان فرمانداری نظامی رئیس آنجا بود، چون دستگاه ساواک براساس همان دستگاه تشکیلات فرماندهی نظامی او شکل گرفت.

سؤال : آنوقت آن زمان، آیا شما فکر می کنید هیچ نوع حس رقابت یا حسادت بین رهبران چپه ملی که پیرون بودند و خلیل ملکی وجود داشت یعنی با وصف تائیدی که مصدق کرده بود، یک نوع تائیدیه، یک نوع تعشی ...؟

آقای داریوش آشوری : بدون شك آن بود، یعنی از قدیم، مثلاً دکتر صدیقی خودش به من گفت، همین سه و چهار سال پیش در منزلش به من گفتش که مثلاً رهبران حزب ایران خیلی حسادت می کردند، از این

پایت که، خوب، مثلاً" حزب قدیمتری داشتند، ولی در زمان مصدق، در دوره نهضت ملی، یکدفعه حزب نیروی سوم شده بود حزب اول و جوانها را جذب می کرد، اینها خیلی احساس حسادت می کردند، عوامل مهم جلوگیری از ورود جامعه سوسیالیستها به چپه ملی همان رهبران حزب ایران بودند. و بعد هم خونچی و حجازی هم که از دشمنان ملکی بودند، اشعاع کرده بودند، رفته بودند، شاپور بختیار، اینها همه، شاپور بختیار البته، خوب، حزب ایرانی بود، اینها چیز بودند، یعنی یک حس حسادتی شدید نسبت به ملکی داشتند و چون در حضور او در واقع خودشان را یک چوری کوچک می دیدند.

سوال : و خوب این، سرمسئله امینی آنها درست نقطه نظر مقابل ملکی را اتخاذ کردند؟

آقای داریوش آشوری : ولی آنها هیچوقت این همچین چیزها را بهصراحت و روشنی نگفتند هیچوقت و یکی از مشکلات بزرگ سیاسی آنها این بود که درمقابل هیچ چیزی وضع روشنی نمی گرفتند، فقط خوب یک شعارهای کلی داشتند: قانون اساسی و آزادی مطبوعات و نمیدانم و آزادی اجتماعات، ولی در مورد مسائل روز، مثلاً" آیا ایران باید، فرض کنید، جزو پیمان بغداد باید باشد یا نباید باشد، آیا زنها باید حق رأی داشته باشند یا نباید داشته باشند، آیا اصلاحات ارضی باید بشود یا نباید بشود، آیا مثلاً" حکومت امینی باید ساقط بشود یا حکومت امینی را نباید گذاشت ساقط بشود؟ درمورد هیچ مسئله وضع روشنی نمی گرفتند و وضع روشنی نداشتند اساساً".

سوال : آشوقت از نظر سازماندهی آن زمان از نظر سازمانی کدام یک از این احزاب یا جبههها قویتر بودند؟

آقای داریوش آشوری : البته، آن موقع خوب وقتی که جبهه ملی دوم آمد، جبهه ملی دوم خیلی سازمان و تشکیلات به آن صورت نداشت، اما، در واقع، گروه بزرگی از جوانها و دانشجویان را جذب کرده بود به خودش، و این یک چیزی بود که باید تویش همه عناصر بامدیگر می لولیدند، از کمیونیستهای قدیمی و چپ ها و اینها و یکی بصورت یک عده زیادی از ایشان بصورت کاما فلاژ آتجا بودند، تا سایر عناصر ملی و اینها، و گروههای احزاب و اینها، گروههای کوچکی بودند، مثلاً"، حزب ایران، حزب ملت ایران مال فروهر، جامعه سوسیالیستها، آنها بودند، اما، حزب مردم ایران، اما هیچکدام از اینها از لحاظ تشکیلاتی خیلی بزرگ نبودند، ولی مثلاً" جامعه سوسیالیستها از نظر فکری و مطبوعاتی و قدرت قلبی از همه شان قویتر بود، آن تعداد کسانی که می توانستند بنویسند و بعنوان نویسنده سیاسی، خوب در ما بودند، چند نفری که مثلاً"، از خود ملکی که نویسنده پرچمتهای مثلاً" بود، نوع ماها، مثلاً" خود من، مثلاً" بودم، و منشاء صفا و دیبگران، که می توانستیم بنویسیم، ولی آنها نداشتند این جور نویسنده سیاسی معمولاً"، بهمین دلیل کار مطبوعاتی هم نمی توانستند بکشند، پس از این پایت خیلی ضعیف بودند حتی واقع شده بود که نشریه مثل مال سازمان جوانان حزب ایران را ما کجک می کردیم که درپایید و به ایشان مقاله می دادیم و اینطور چیزها، ولی جبهه ملی یک چیزهای بزرگی بوده، و یک سمپاتی عمومی بزرگ، بخصوص در جوانان و دانشجویان داشت، خوب بخش بازار سمپاتیژان جبهه ملی هم بود.

سوال : آشوقت آن زمان همیطور که فرمودید فشار اساسی از سمت دولت رویتان نبود؟

آقای داریوش آشوری : خوب، در واقع، يك چور گيرو داری بود، یعنی، هیچکدام از این دستگاهها، تشکیلات خیلی علفی منظم، که در واقع دستگاه رسمیتشان را قبول کرده باشند، نبودند يك چور، دوفاکتو، ولی وجود داشتند، در گيبر و دار هم بودند، بعد مثلاً "خوب، دستگاه می گرفت، مثلاً" رهبران چپه ملی را ژندانی می کرد، اما در عین حال، توی ژندان هم میرفتند پاهاشان مذاکره می کردند که مثلاً "يك چوری راه حلی پیدا بشود کنار بیايند حالا شاه مثلاً" آدمهای می فرستاد از این ور و آنور خلاصه

سؤال : یعنی مذاکرات به جایی نرسید هیچوقت؟

آقای داریوش آشوری : مذاکرات نه ديگر، هیچوقت نتوانستند، در واقع، بيك فورمول و بيك توافقی برسند. يك مقدار زیادش بدلیل این بود که چپه ملی باز بدلتکلیف بود از لحاظ پرتابه و سیاست، که بالاخره چکار می خواهد بکند، مثلاً "شاه يك دورانی که خوب خیلی ضعیف شده بود، پیغام داده بود که اینها سلطنت مرا قبول بکنند، من حرفی ندارم، آنها هم بیايند توی مجلس، ولی اینها، خوب اینکه رسماً بگویند ما قبول داریم یا نداریم این جرات و صراحت سیاسی نبود درشان متأسفانه.

سؤال : آن موقع ديگر مصدق فوت کرده بود؟

آقای داریوش آشوری : مصدق هنوز فوت نکرده بود.

سؤال : و او آنوقت هیچ نوع رهبری سر این مسائل اساسی نمیداد، یعنی به اینها بگویند پا شاه کنار بیايند یا نیايند، قبول بکنند یا نکنند؟

آقای داریوش آشوری : مصدق البته توی تمديد بود، پیشش هم نمی شد رفت و آمد، غير از يك عده ای، مثلاً "خانواده شان می رفتند و می آمدند، گاهی هم خوب، پیغامی می آوردند و می بردند، نامه ای میرفت و می آمد، ارتباط مستقیم پاهاش نبود، ولی همان موقعها که مثلاً "ما دانشجو بودیم، من خودم مثلاً"، یا یکی از همان رفقایمان وارد کرده بودیم، هر سال برایش کارت تبریک می فرستادیم، بما جواب میداد، من دارم کارت تبریک هائی را که مصدق با خط خودش جواب مرا داده بود. اما يك چور، از دور چرا، يك انتقاداتی می کرد، راهنمایی هائی می کرد، ولی، چندان مؤثر نبود.

سؤال : یعنی منظورتان اینکه بین رهبرانی که پیرون بودند گوش شنوا نبود یا اینکه او به اندازه کافی قاطع نبود در راهنمایی هایش؟

آقای داریوش آشوری : مصدق هم البته، بدلیل اینکه، خوب، ایزوله (isolated) بود، و شرایط پیرون را مستقیماً پاهاش تماس نداشت، خیلی شاید به روشنی، او هم نمی دانست، که چه باید کرد، اینها را تا آنجائی که من یادم هست، در چند مورد، سفارشهای مؤکد کرده بود، از جمله اینکه، چپه ملی تشکیلاتی باشد که میانش احزاب باشند، البته شخصیتها هم باشند، ولی پشیانش را احزاب تشکیل بدهند، بهمین دلیل بود که وقتی چپه ملی، یعنی این پیششهاد قطعی را آخر سر مصدق کرد، شورای چپه ملی دوم خودش

را منحل کرد، اصلاً در واقع متوقف شد. بعد چپه ملی سوم تشکیل شد. که پایه‌اش احزاب بودند. یعنی نهضت آزادی مهندس بازرگان، حزب ملت ایران و فروهر و جامعه سوسیالیستها و حزب مردم ایران و اینها. بعد هم، قرار بود شخصیتها و اینها هم باشند و تشکیلات دانشجویی و غیره، ولی این را ساواک در نطفه خفه کرد و سرکوب کرد.

سؤال : چطور خفه کرد؟

آقای داریوش آشوری : آمدند، در واقع، قسمت عمده فعالیتش در دست ما بود، آمدند ریختند توی خانه، چهار تا از رهبران جامعه سوسیالیستها را گرفتند، ملکی را گرفتند بردند زندان و خلاصه فعالیت چپه ملی سوم را عملاً ممنوع کردند، چپه ملی سوم در نطفه خفه شد، و بنظر من یکی از اشتباهات بزرگ رژیم شاه همین بود اتفاقاً که آن چپه را خفه کرد، این چیزی بود که می توانست شاه از لحاظ سیاسی، طرف مذاکره باشد، و یک جریان ملی میانه را در ایران حفظ کند، بعد به اکستریمیسم (extremism) اینقدر دامن زده نشود، چون بعد از آن بود که امید میانه روی سیاسی در ایران باقی نماند اکستریمیسم سیاسی آمد سر کار و رشد کرد، همان موقعها بود که خوب، چندی قبلاً، خمینی آمده بود و قیام ۱۵ خرداد راه افتاده بود.

سؤال : این قبل از مسئله چپه ملی سوم بود؟

آقای داریوش آشوری : چپه ملی سوم سال ۴۲ بود و سال ۴۳ تشکیل شد و همان موقع خفه شد. بعد از آن دیگر یواش یواش از توی شکم همین گروهها و احزاب ملی و چپه ملی، نهضت آزادی ایران و اینها گروههایی شکل گرفتند که بعد شدند چریکهای فدائی و مجاهدین و اینها.

سؤال : یعنی نیروی جوانتر دیگر رفت به سمت...

آقای داریوش آشوری : ببله، از آن طرف حزب الله بود که رشد کرد بصورت نیروی انقلابی، جریان مذهبی که بعد از ۱۵ خرداد، خودش را جمع و جور کرده یواش یواش، تحت تاءثیر چریقات فکری جدید خودش را اورگانیزه کرد که بعدها بصورت حزب الله دیدمیش، و بعد هم، مجاهدین و چریکهای فدائی و همچنین گروههای زیادی تشکیل شد، بعد شرایطی هم بود از لحاظ جهانی که این جور چیز را دامن میزد دیگر. دوره‌ای بود که انقلاب الجزایر پیروز شده بود، انقلاب کوبا پیروز شده بود، انقلاب ویتنام پا شدت و حرارت در جریان بود، یعنی جو آوانگاردیسم انقلابی جهان سومی بهمه دنیا حاکم بود، که خوب در ایران هم اثر خودش را کرد، و بنظر من اینقدر اثرش شدید بود که حتی خود شاه را کشید به وسط میدان، که بیاید، به عنوان انقلاب شاه و ملت بدهد، رفرمی که می خواست بکند، عنوان انقلاب بدهد. انقلاب خیلی کلمه مقدسی بود که سر همه زبانشا بود و حتی او هم می خواست برای اینکه از حریفانش عقب نیفتند انقلاب کند.

سؤال : واکنش چپه ملی و نیروی سوم به مسائل ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ چه بود، چه جور برداشت کردید، چه

چور ائالیئر کردید؟

آقای داریوش آشوری : چپه ملی راجع به ۱۵ خرداد، تا آنجائی که من یادم است، چپیزی منتشر شکرد، یا اینکه منتشر کرد، چپیز خیلی شرمی بود، ولی ما، در جامعه سوسیالیستها، دچار هیچان شدیم، و البته آن موقع ملکی ایران نبود، ملکی رفته بود اروپا، حتی می خواست اروپا بماند، می خواست از صحنه سیاسی خارج شود.

سؤال : چطور او که همیشه خیلی شائق بود ادامه بدهد دوباره شروع بکنند؟

آقای داریوش آشوری : خوب او دائم می گفت، آخر می گفت اینها همه دشمنی ها با شخص من است، شما جوانها که عیبی ندارید، من میروم، اینها با شماها کنار بیایند، حتی وقتی می رفت دکتر صدیقی را دعوت کرد که بچای او بیاید رهبری جامعه سوسیالیستها را عهده دار بشود، يك چور دلزده شده بود، خسته، که دیگر، با این دشمنی که علیه شخص خودش بود تاپ نمیآورد دیگر بعد هم رفت که بماند شد، يك ده ماهی، اینطورها، اروپا ماند، باز برگشت ایران، در این فاصله، چپیز اتفاق افتاد، انقلاب ۱۵ خرداد اتفاق افتاد، کشتار اینها، ما يك اعلامیه دادیم از طرف هیئت اجراییه جامعه سوسیالیست ها و جمله به رژیم و تأیید کردیم ۱۵ خرداد را (پایان نوار يك آ)

شروع نوار ۱ ب

سؤال : به، می فرمودید، راجع به واکنشی که نیروی سوم جامعه سوسیالیستها نسبت به مسائل ۱۵ خرداد کرد.

آقای داریوش آشوری : به، اعلامیه ای منتشر کردیم که برای دفاع از آن جریان بود و جمله به دستگاه از پاپت سرکوب و کشتار و غیره، که هم ملکی از اروپا نامه ای نوشت و سخت اعتراض به ما، که آقا این مزخرفات چه هست.

سؤال : نقطه نظر او چه بود؟

آقای داریوش آشوری : او می گفت يك جریان ارتجاعی مذهبی است که نباید تأییدش کرد و خلاصه حتی این عبارتش مربوط به اینکه این آیت الله نیست این آیت الله شیطان است.

سؤال : چطور؟ یعنی آن چه سابقه ای از این دیده بود؟

آقای داریوش آشوری : خوب، ملکی اساساً به جریان آزادی خیلی میانه ای داشت. معتقد بود که بایستی نهضت ملی يك جریان لائیک باشد نه ضد مذهبی، ولی جریان لائیک باشد. و آخرها هم هیچوقت میانه شان با ملکی خیلی خوب نبود، بدلیل سوابق مارکسیستیش و توده ایش و اینها. بهرحال، البته خوب، نوی مشاد"

چریان... بچه‌های مذهبی هم بودند نماز می خواندند و فلان و اینها، آنوقت کسی چریان شد مذهبی بهیچوجه نبود ولی...

سؤال : مذهب آخر مطرح نبود.

آقای داریوش آشوری : ولی لائیک بود بهرحال، یعنی اعتقادی به دخالت مذهب در حکومت اینها نداشت، و حتی از این جهت مخالف، ملکی نظرش این بود که، خلاصه تحریک این چریان، این یک چریان مذهبی ارتجاعی است که بهیچوجه نمی شود تأییدش کرد. ولی چپه ملی تا آنجائی که من میدانم خیلی چیز عکس‌العمل مثبتی نسبت به قضیه نشان نداد.

سؤال : ولی خود فنومن خمینی در آن سالها، فنومن یک نوع اعتراض نیروهای مذهبی، او را از نظر تئوریک چطور شما تحلیل کردید و توجیه کردید، فنومن خمینی را چطور فهمیدند گروههای مخالف چپه ملی؟

آقای داریوش آشوری : والله فنومن خمینی، یک دفعه چیزی بود که بکلی پیرون از اشتظار سر و کله‌اش پیدا شد.

سؤال : چون، منظور من، از این حرف اینست که آن برداشتی که آن زمان اصلاً از پدیدار شدن این فنومن شد درحقیقت یک نتیجه واهی داشت در نحوه برخورد نیروهای روشنفکران و نیروهای ملی گرا در زمان انقلاب ۱۳۵۷ دوباره با مسئله نقش مذهب در سیاست.

آقای داریوش آشوری : من البته اعتقاد دارم خمینی که دمرتبه آمد در سال ۱۳۵۷، ما حضورش را دیدیم، همانی نبود که در سال ۱۳۴۲ آمده بود.

سؤال : ولی فهم گروههای سیاسی چطور؟ آیا همان فهم یعنی درحقیقت منظورم یک شگرشی، یک پیششی در آن برخورد اولیه بین طبقه مخالفین میانه رو، ملی گرا، نسبت به نقش مذهب در سیاست پدیدار شده بود که از آن بعد دیگر درحقیقت چارچوب فکری آنها را تعیین می کرد یا اینکه خیر؟

آقای داریوش آشوری : نوی چپه ملی البته اساس این بود که قانون اساسی، تا آن حد که، خوب، مثلاً همه گروههای ملی دیگر مال احزاب. اساس قانون اساسی بود. نقش مذهب هم تا آن حد که، خوب، در آزادی مذهب و غیره در قانون اساسی داده شده بود مورد تأیید بود و بعد هم آن چیزی که مسکوت مانده بود، عملاً آن را هم همه قبول داشتند که مسکوت بماند، که مثلاً آن ماده‌ای که نظارت علماء بر قانونگذاری، یک گروهی از علماء پایبندی که شورش، خلاصه نظارت کند که قوانین خلاف شرع نباشند. نوی چپه ملی، خوب، با چریان مصدق، آخوندها هم بودند، خوب بعضی از مذهبی‌های معروف هم بودند مثل حاج سید چوادی و دیگران، خوب اوایلش هم مثلاً کاشانی که خوب با مصدق بود. مثلاً آیت الله میلانی، امثال اینها، بودند در چریان چپه ملی، ولی خوب جامعه سوسیالیستها و ملکی دورتر بودند نسبت به مذهب، نسبت به بازار، بدلیل اینکه چریان روشنفکرانه، در اصل اشعاعی از کمونیسم، نرم بود که ضدیت با مذهب نداشت ولی

در عین حال تمایلی هم به مذهب نداشت. البته تعداد آدم مذهبی هم درش خیلی کم بودند به نسبت چپه ملی. رهبران چپه ملی علاوه با اینکه، خوب، نمازشان را می خواندند، چیز داشتند، کم نبودند، و خوب یک جریان مهمی، مثل جریان بازرگان و اینها، خوب، اصلاً مذهبی بودند، ولی آنچه که بعنوان جریان سیاسی آمد روی صحنه در سال ۱۲۴۲ یک چیز خیلی ناگهانی بود که هیچکس انتظارش را نداشت و این بحرانی بود که بعد از مرگ پروچردی ظاهر شد دیگر، سر قضیه مرجعیت و البته خمینی از قبل خودش را آماده کرده بود، برای اینکه، دورخیز کرده بود، برای مرجعیت و وقتی که، و بعد هم خوب، آدم تند و تیزی بود و از لحاظ سیاسی البته، زمان صدق هم، مثلاً با کاشانی گویا ارتباط داشته، میرفته، ولی هیچوقت توی صحنه خیلی ظاهر نشد، تا اینکه، با مرگ پروچردی، فرصت پیدا شد، که آمد روی صحنه، بعد هم یکی دو تا، مثل اینکه سر مسئله اصلاحات ارضی و کار احمقانه رژیم شاه، در زمان منصور که کاپیتانسیون، به دستور امریکائیه و اینها، فرصت بود که خمینی بیاید و اصولاً آدم با جرات و جمارتی بود آمد و به مبارزه طلبید و بالاخره خودش را تثبیت کرد.

سؤال : آیا نیروهای چپه ملی جامعه سوسیالیستها توی خود تظاهرات ۴۲ توی خود وقایع شرکت داشتند یا فقط ناظر بودند؟

آقای داریوش آشوری : نه بهیچوجه.

سؤال : آشوبت رل حزبی مثل مال بازرگان، در آن زمان، نهضت آزادی چه بود؟ که جنبه مذهبی هم داشت.

آقای داریوش آشوری : نهضت آزادی هم، آنها هم یک طیفی، گوشه‌ای از طیف چپه ملی بودند، و صدقی بودند، یعنی مذهبی هائی بودند که خوب طرفدار قانون اساسی و فاسیونالیزم صدقی بودند و بهیچوجه طرفدار شدت عمل، خشونت و قیام مسلحانه و شمشیر از این جور چیزها نبودند و کم و بیش همان رویه‌ای که تا الان هم بازرگان حفظ کرد توی همین خط بودند.

سؤال : بالاخره سرشوشت نیروی سوم و جامعه سوسیالیستها چه شد؟

آقای داریوش آشوری : والله بعد از آن یورش که آوردند و گرفتند چند نفری را و بعد محاکمه کردند، شش ماهی، یکسال محکوم کردند، ملکی را سه سال محکوم کردند، البته بعد از یکسال و خورده‌ای آزاد شد و بعد از آن دیگر، تقریباً، تمام این فعالیت های چیز موقوف شد، فعالیت های طیف چپه ملی، و از جمله فعالیت های جامعه سوسیالیست ها، تا اینکه، ملکی هم بعد از اینکه از زندان آمد بیرون، در حدود یکسال، یکسال و شیمی زندان بود، تا بعد فوت کرد، سال ۱۲۴۸ بود فوت کرد، دیگر فضای برای فعالیت سیاسی نبوده بود و ساواک هم به شدت سرکوب می کرد و می گرفت چلویش را، حتی به خود من به مناسبتی که مرا احضار کرده بودند آنجا گفتمند آره ما می دانیم که شماها ضد سلطنت هستید و ما دیگر به شما اجازه نمی دهیم که فعال بشوید بیاید توی صحنه.

سؤال : و در حقیقت از هم پاشید؟

آقای داریوش آشوری : بله، دیگر، رفته رفته از هم پاشید و بعد هرکسی رفت دنبال کار و ژندگی خودش، چواترها هم یواش یواش تحت ناءثیر انقلاب کوبا و این آواشگاردینزم انقلابی مدرن و اینها رفتند به فکر اینکه، کار مسلحانه و قیام انقلاب، به آن شکلی که...

سؤال : قبل از اینکه ما به آنجا برسیم، شما فرمودید که ملکی برخوردارش با مسئله اصلاحات ارضی فرق داشت با چپه ملی، واکنش آن و جامعه سوسیالیستها چه بود نسبت به خود فعل و در حقیقت نحوه اصلاحات ارضی بصورت انقلاب سفید؟

آقای داریوش آشوری : ملکی اصلاحات ارضی را یکی از چیزهای خیلی مثبت می دانست که برای ایران لازم است، برای اینکه آن ساخت فئودالی نظام بزرگ مالکی در ایران شکسته بشود و اقتصاد کشاورزی چنان بگیرد. و در واقع پورژوازی و صنعت رشد بکند، لازم می دانست آن ساخت اقتصادی مالکیت بزرگ در ایران شکسته بشود، که تسلط سیاسی آنها هم شکسته بشود، و بهمین دلیل در مورد اصلاحات ارضی خیلی مثبت بود و حتی دو سه شماره مجله علم و ژندگی درآمد که پروژهها و طرحهای هم حتی برای کار اصلاحات ارضی میداد، بخصوص اینکه، در کشورهای آسیائی که در آنجا تحولات مهمی بعداً اتفاق افتاد، مثل ژاپن و هند و اینها همه برنامههای اصلاحات ارضی اجرا کرده بودند، و آن موقع، در کشورهای جهان سوم، اساساً اصلاحات ارضی یکی از چیزهای خیلی مهم مطرح بود دیگر بعد از جنگ جهانی دوم. امریکائیا هم خیلی پشتش بودند، در مصر، در جاهای دیگر، خلاصه و حتی زمان حکومت مصدق، ملکی به مصدق پیشنهاد کرده بود که آقا شما اصلاحات ارضی بکنید، ولی خوب، مصدق اصلاحات ارضی نکرد و فقط پیمان حدود، یک چیز، یک ذره، بالا بردن سهم مالکانه دهقانها یک قانونی تصویب کرده بود... ولی چپه ملی و اینها اساساً خودشان را با این مسائل آشنا نمی کردند. با مسئله ارضی و اینها، یک مقدار هم به دلیل اینکه تشخیص چیزها داشتند، که ارتباط بین ساخت اقتصادی و ساخت سیاسی را داشتند، و ملکی چون با دید مارکسیستی و جامعه شناسی اش این تشخیص را داشت آنها اصلاً این مسائل را متذکرش نبودند، چپههای اقتصادی مسائل را اساساً نمی فهمیدند در واقع.

سؤال : آن موقع حکومت واقف بود به اینکه موضع شما، موضع جامعه سوسیالیست ها، بعکس چپه ملی، خمینی مائتق نسبت به اصلاحات ارضی سعی کنند و از این استفاده بکنند؟

آقای داریوش آشوری : بله، خوب، اینطوری بود، اما در عین حال، در رژیم، ما از همه چیزهای پشت پرده شان، که تصمیم پشت پرده اطلاع داشتیم، ولی بطور کلی، چپه صلح جویانهتر برخوردار ملکی و سازندهتر برخوردار ملکی برای یک کسانی که در دستگاه سیاسی چالب بود و از آن نظر علم خودش شخصاً گاهی با ملکی تماس می گرفت و حتی ترتیبی داد که مثلاً شاه و ملکی یک ملاقات بکنند و ملکی رفت به رهبران چپه ملی هم گفت که آقا شاه مرا خواست بروم یا نروم گفتند برو.

سؤال : این چه سالی بود؟

آقای داریوش آشوری : این سال ۴۰ بود.

سؤال : قبول از اصلاحات ارضی و زندان رفتن ملکی.

آقای داریوش آشوری : بله، قبول از آن ماجرا بود.

سؤال : ولی ملاقات در چه موردی بود؟

آقای داریوش آشوری : ملاقات برای همین بود که شاه می خواست يك چوری راه مصالحه‌ای با چپه پیدا بکند و ملکی هم پیش يك توصیه‌هایی کرده بود که آقا شما مثلاً " این آقایان را بخواهید و باهاشان کنار بیایید و تنها راه این است و آشوب گفته بود که آنها اگر سلطنت مرا قبول بکنند من حرفی ندارم می خواهند بیایند به مجلس اشکالی ندارد یعنی زمانی بود که شاه از لحاظ موقعیت خیلی ضعیف بود.

سؤال : دوره حکومت امینی بود؟

آقای داریوش آشوری : دوره حکومت امینی بود و کشدی بود و اینها بهرحال...

سؤال : فرمودید، نیروی سوم هم یواش یواش از هم پاشید، آنوقت شما چه چوری ادامه دادید این فعالیتها را؟

آقای داریوش آشوری : عرض کنم که من دیگر یواش یواش کار سیاسی را گذاشتم کنار، رفتم دوباره يك خورده دنبال کار ادبی، بعد هم من از دانشگاه آمده بودم بیرون و رفتم سازمان برنامه استخدام شدم بعنوان کارشناس، آنجا کار می کردم، بعد هم یواش یواش دیگر خیلی ذوق کار سیاسی نداشتم بیشتر زدیم به کار ادبی و نوشتن و ترجمه کردن، یعنی از همان سال ۴۰ و ۴۱ من شروع کردم به نوشتن، در مطبوعات جامعه سوسیالیست ها، بعد هم جای دیگر، یواش یواش قسمت مقاله نویسی، بعد هم ششتم به ترجمه کردن از جمله کتاب کلیله و درتشت را، از همان موقعها، سال ۴۵ آن موقعها، دست گرفتم شروع کردم به ترجمه کردنشان.

سؤال : شما چه خاطره‌ای یا چه برداشتی اصلاً از جو فکری علمی ایران دهه ۴۰ و ۵۰، از نظر وژنش و از نظر انواع کارهای فکری که میشد، کارهای ادبی که میشد، بعنوان يك تاریخ کلی؟

آقای داریوش آشوری : چوی بود، که بنظر من، اساساً يك جو سینمایی بود که هیچ چیزی بطور عمقی جدی گرفته نمی شد درش، اگر چه، کارهایی میشد، خوب، يك مقداری هم، رفته رفته مملکت هم، استقرار سیاسی بیشتری پیدا شده بود، امکانات اقتصادی بیشتری رفته رفته پیدا شد و هرچه امکانات مالی بیشتر میشد، این جور کارها هم، پول برای این کارها بیشتر صرف میشد، ولی غیر از کارهایی که، چند تا آدمی که خودشان آدمهای جدی بودند، مثلاً "فرض کنید يك آدمی مثل غلامحسین مصاحب، که این دایره‌المعارف فارسی را تالیف کرد، خوب يك آدم علمی درجه یکی بود، بعد هم، يك شرائط و امکاناتی فراهم شد، از جمله خوب يك آدم مدیر قاپلی مثل همایون صنعت زاده که مؤسس فراکلین بود پشتیبانش بود، مجموعه امکانات آنجا فراهم شد که این دایره‌المعارف آمد بیرون مثلاً" دو جلدش، ولی همین این را وقتی به بحرانی خورد

آن رژیم با همه امکانات مالی عظیمش آنها در آن اواخر هیچکس نبود که از مصاحب، وقتی آن دعوا شد با فرانکلین در دستگاه علی اصغر مهاجر و اینها، با اینکه رفیق شریف امامی بود و آدم با ثغوزی در رده بالا بود ولی هیچکس از حمایت نکرد، و این کار هنوز هم که هنوز است جلد سومش در نیامده و مانده، و کارهایی که جنبه خیلی پی سیک (basic) باصطلاح داشته باشند، اساسی باشند از لحاظ کار تحقیقی و فکر و یا ابزارها و اینسترومنت های (instrument) تحقیق، متأسفانه کار خیلی مهمی انجام نشد، یک چیزهایی البته، مثلاً "بهبوت جعفری، که مثلاً"، معین را وادار کرد آمد، بهبت دکتر معین، این فرهنگ معین درآمد، مثلاً "لغتنامه دهخدا را، یک جورهایی از آب و گل کشیدند بیرون، ولی هیچوقت پایه اساسی برای یک لکسیوگرافی (Lexicography) در ایران گذاشته نشد، یک کاری که مثلاً" از لحاظ مدیریت تشکیلات واقعی درست و حسابی جا افتاده‌ای که با فکر ذهن مدرن، که برای این جور کارها باشد، نشد، البته می گویم، نباید بکلی اشکار کرد این چیزها را، قرار من اشکار بهمیار کارهایی که شده نیست، مثلاً" خوب در همان سالها، همین موسسه فرانکلن نقش خیلی مهمی داشت از لحاظ بالا بردن سطح تکنیک ترجمه، چاپ، در ایران و همچنین، یک مقدار صرف تیراژ کتاب، و خوب، کارهای مفیدی کردند، و مثلاً" برای اولین بار در ایران ادیتینگ اساساً آمد، خود من برای کار، ادیتینگ را، همان موقع که داشجو بودم توی موسسه فرانکلن شروع کردم و از آنجا بود که یواش یواش شگردهای کار ادیتینگ برای اطلاع بفارسی یاد گرفتم.

سوال : بنظر شما قویترین زمینه‌ای که زمینه فکری، که در رشته خودتان، که درش پیشرفت شد، در آن دوران، کدام بود، و آیا مثلاً" شعر بود، یا نقد ادبی بود، یا تفکر فلسفی بود یا؟

آقای داریوش آشوری : در همه این زمینه‌ها یک کارهایی شد.

سوال : ولی هیچکدامش را شما به آنصورت شایان نمی بینید آن دوره را، که عصر طلایی اینها را...؟

آقای داریوش آشوری : نه، بهیچوجه من عصر طلایی نمی بینم. یعنی بیثباتی ها، بدلیل اینکه، یک جامعه سینمایی بود، فرق نمی کند، از رژیمش و ضد رژیمش، و جامعه‌ای با عادات، با تنجلی ها، عقب افتادگیهای یک جامعه شرقی، البته یک چیزهایی همیشه می نشوید، یک چیزهایی کار میشد، ولی اینها هیچکدام، یک پیوند، کلاف، واقعاً محکم و استواری، که بگوئیم، یک فرهنگ دارد شکل می گیرد، نبود، نه. تکلیفش با ترادیمیون (tradition) گذشته خودش روشن بود نه پروژکسیونش (projection) بطرف آینده‌ای روشن بود، که چه می خواهد بکند، یک چیز، بخصوص از لحاظ ایدئولوژی و فکری، فضای بسیار درهمی بود، از یکطرف بعنوان افتخارات ملی و میهنی، یک چیزهایی می رویش تأکید میشد، حتی یک مقداری زیادی باج به مذهب و آخوند و صوفی گیری و این حرفها داده میشد، بخاطر اینکه، رژیم اینها را بعنوان هم اشاعات ملی می دانستند و هم از لحاظ سیاسی، فکر می کرد، پشعش است و از یک طرف دیگر هم می خواست مملکت تکنولوژی بیاید، تمیذاشم، صنعت مدرن بیاید، نهادهای مدرن بیاید، و فلان، و ارتباطات اینها با همدیگر بهیچوجه روشن نبود، نه مثل مثلاً" ژاپن، آنجوری تکیه داشت بیکسره روی ترادیمیون خودش، که از آنجا چشمش کند پداف مثلاً" تکنولوژی و جامعه صنعتی، نه مثل جاهای دیگری، خلاصه تکلیفش را باز با گذشته خودش روشن می کرد، که خوب چی را قبول دارد چی را قبول ندارد، و

بعد چو جهانی هم خوب کمک می کرد به اینکه، یک مملکت متزلزل، که خوب، بی اعتماد بنفس، مثل ایران را، خیلی تحت تأثیر قرار میداد، مثلاً "حرکات انقلابی که میشد و جنبش های انقلابی در سراسر جهان و بعد فضای درونی جامعه ایرانی، که همی رفته رفته رادیکالتر میشد، هرچقدر که عوامل توسعه بیشتر میآمد تویش، بنظر من، جهان سومی تر میشد، از اینجهت که احساس محرومیت، احساس خواهندگی بیشتر بیشتر تویش تشدید میشد.

سؤال : ولی درحقیقت دو طبقه علمی شاید در آن موقع در ایران بود، یکی بودند، فرض بفرمائید، در رشته های ادبی، افرادی که گذشته سیاسی هم خواستند، خواستتاً "داشته اند، تربیت شده دست استاد های قدیم بودند، که فرض کنید، اساتید دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بودند، بقول شما درعین حال یک گروه، یک نسل داشتیم که از نظر، هم سیاست زده بود، و هم محور فکریش فرق داشت و هم شیوه و استایل ادبیش فرق میکرد، آیا تنش بین اینها بود؟ مثلاً "فرض بکنید، بین آقای دکتر صفا و غلامحسین ساعدی مثلاً" بود، مثلاً "می گویم، اگر بود چه تنش بود؟ آیا اصلاً" باهم صحبت می کردند؟

آقای داریوش آشوری : آلهائی که نماینده ادبیات مدرن بودند در ایران، و یک چوری بطور رسمی و غیر رسمی، با ایدئولوژی های انقلابی و چریان سیاسی حاد شد رژیم پیوند داشتند، و بهمین دلیل هم، خوب، رژیم اینها را سرکوب می کرد و باهاشان میانه ای نداشت، ولی خوب، با آن دوگانگی ها و پیچیدگی های سیاست یک جاهائی هم نوازش می کرد، تقویت می کرد، و یک جاهائی سرکوب می کرد و جلوگیری می کرد که خیلی از آن بابت هم سیاست روشنی نداشت، مثلاً "فرض کنید، مثل شهبانو، دستی به سر شاملو هم می کشید، نمیدانم اگر دلش می خواست با ساعدی هم ارتباط داشته باشد، از آن طرف، هم ذبیح الله صفا و دیگران را هم، از آنجهت دیگر ادباء سنتی را هم داشته باشند، بعنوان نمایندگان فرهنگ ایرانی و فرهنگ غنی و از این جور حرفهائی که در کوتیشن مارك بسیار بکار میرفت، ولی خیلی روشن نبود که این فرهنگ غنی چه هست، در واقع غذایش در چه هست، و کجایش را باید چسبید و کجایش را نباید چسبید و کجایش را میشود کرینتیک کرد، و بهرحال، یک فضای بسیار پریشان و آشفته ای بود از لحاظ ایدئولوژیک و ذهنی که درش تکلیف هیچ چیز روشن نبود، و هیچ کاری بطور عمقی نمیرفت، و بحثهائی که بعنوان بحث های فلسفی مثلاً "میشد، که مهمترین دیسکورس فلسفی مثلاً "آن دوره هم دیسکورس غربزدگی است دیگر، که خوب البته فردید شروع کرد، بعد آل احمد، بعد به آن صورت درآوردش مثلاً"، داوری و دیگران، و خود من هم یک جورها، یک مقاله ای پای این بساط میزدم، ولی حالا که من برمی گردم فکر می کنم می بینم که سراپا پُر از تناقض و پُر از ناروشنی، از لحاظ مبانی فکری هیچ چیز روشن و درست و دقیقی ندارد و یک مواجه کاملاً "از سر عقده حقارت جهان سوم درآمده.

سؤال : ولی چه کانتیری پیروشنی به اصلاً"، فرض کنید، به این تدروری دیست آدیالوژی، (Third Worldist ideology) ایدئولوژی جهان سومی این بحث را در غربزدگی در ایران داشته؟

آقای داریوش آشوری : فقط، بنظر من، فقط بعنوان، از جنبه پاتالوژیک میشود بهش نگاه کرد، بعنوان پاتالوژی ذهن جهان سومی که عکس العمل های بیمارگونه نشان میدهد در مقابل چیزی که می خواهد نفی بکند، یعنی غرب را درست نمی فهمد و مدرنیته (modernity) را نمی فهمد، ولی یک جور، غربی، بدلیل

ریشه‌های جهان سومی شرقی خودش ثقی می‌کند، و آشوبت سعی می‌کند، بعد، یک دیسکورسهای نیمه بسته و شکسته بسته‌ای را هم سرهم بندی می‌کند، که نه از لحاظ مفاهیم پایه روشنی دارد و نه از لحاظ منطقی و دولوپمان (development) می‌تواند حرف روشن و دقیقی بزند، و نه میتواند بعد درست برگردد حتی به نرادیسیون خودش آثرا معنی کند که آن چه بوده، مثلا" با ملا صدرا میشود قرن بیستم را توضیح داد یا نمی‌شود توضیح داد اگر می‌شود توضیح داد کجاست، چه چوری است، اگر نمی‌شود توضیح داد چیترش کجاست، گرفتاریش کجاست، و یک جور ملائذ عجیب و غریب بین مارکسیسم لنینیست، عرض شود، که همه مجموع کارهای شریعتی و امثال اینها.

سوال : ولی فهم، بنحید، اصولا" چون مارکسیسم لنینیست یک محور اصلی تفکر این گروه روشنفکران بود، بطور کلی، شما فکر می‌کنید این سواد روشنفکران ایرانی، فهمشان از مارکسیسم لنینیست چقدر عمیق بود؟

آقای داریوش آسوری : والله مثل همه چیتر دیگر، فهم روشنفکری ما جهان سومی بود، یعنی، بدینجهت شاید لازم باشد یک کمی مفهوم خودم را از جهان سوم روشن بکنم که مقصود من چه هست، ولی خوب جهان سوم اساسا" بنا بر نمودارهای اقتصادی و اجتماعی معینی تعریف می‌شود، مثلا" نمودار مسئله سرآمد غذا و کاغذ و نمیدانم نفت و سوخت و میتران سواد و بهداشت چه و چه و به نسبت عقب ماندگی هایش با معیارهای جامعه پیشرفته باصطلاح مرفه و مدرن تعریف می‌شود معمولا"، ولی یک وجه مهم جهان سوم مسئله آگاهیش است پوزخ خودش، یعنی آگاهی یک جامعه‌ای به اینکه جامعه عقب مانده است، به اینکه برای اینکه می‌خواهد خودش را برساند به یک جاشی، به یک چیتری، که آن چا و چیتر را، خوب گاهی می‌تواند مدل معین شناخته شده‌ای داشته باشد، گاهی هم خیلی مدل شناخته شده معینی ندارد، ولی بطور کلی یک چیتری را می‌خواهد، مثلا" تشنه تکنولوژی پیشرفت و وسائل بهداشت و زندگی مدرن را می‌خواهد، ابزارهایش را می‌خواهد، اصل این چیترهایش را می‌خواهد، سرویس هایش را می‌خواهد، و نسبت به آن چیتری که خودش در پشت سرش هست، و جامعه سنتی خودش است، احساس حقارت می‌کند، آشوبت شروع می‌کند به تعمیر و تحلیل و توجیه وضع خودش، مثلا" خوب یک جور رولت می‌کند، قیام می‌کند، علیه وضع خودش اینها مجموعا"، این ذهن قیام کرده علیه وضع خود، دارای احساس حقارت نسبت پوزخ خود را، من می‌گویم،... جهان سومی، که حتی می‌تواند، از لحاظ ظاهری هم، به یک نوع رفاه و وسائل و ابزارها و تکنیک ها هم رسیده باشد، اما پس و پشتش هنوز می‌تواند آن عقده حقارتها مشغول عمل باشد و همان عقده حقارتها و چیترهاست که مثلا" باعث میشود، از شاه گرفتارش بود تا گدا و روشنفکران پیشتر از همه، بخاطر اینکه روشنفکران اتفاقا" نماینده این شرایطی عمیق جهان سومی هستند، و عوامل مهم تغییر و تحول انقلاب و شورش در جامعه جهان سومی بطور کلی، بهرحال، بخاطر من، در اساس تمام آن پروژه توسعه‌ای که اجرا می‌شد از لحاظ اقتصادی و مادی، بدون یک مبدا روشن فکری و ایدئولوژیک بود و اساس هم از توی چیتر درمی‌آمد، از توی عقده‌های جهان سومی ما درمی‌آمد، و تمام آن چیترهایی که بعنوان تلاشهای... البته خوب، چو خفقتاشی هم بود که اجازه بحث و برخورد فکری را خیلی کم می‌کرد و تریس و هراس از ساواک هم یک عامل مهمی بود، ولی، از آن طرف آنچه که آن فن و زیرکار بود و درحال رشد بود در اساس مارکسیسم لنینیست بود حتی در ایدئولوژی خود دستگاه حتی در ذهنیت خود شاه.

سؤال : مسئله دیالکتیک تاریخی.

آقای داریوش آشوری : حتی آن اکونومیستمی که، فکر می کرد، وقتی که شما بیایید، مثلاً تکنولوژی را بخرید و ابزارها را بخرید بیاورید وصل کنید بقیه چیز را، خود بخود، اتوماتیک میآیند دنبالش، فرهنگ، نمیدانم سایر لوازم جامعه مدرن، خود بخود میآید، این اکونومیستم هم یک چوری از آشیا درمیآید. بنظر من، و حتی توی زبان و اصطلاحات و چیزهایی که بکار می بردند خیلی میشد دید. این بود که چو پُر تنش داغی که بعد هم این رشد اقتصادی پول، شاید به بدترین جنبه هایش دامن میزد، یعنی یک جامعه‌ای که در اساس عادت ندارد هیچ چیز را جدی بگیرد، یک جامعه سینیک مثل جامعه ایرانی، یک جامعه هیدونیسیت، خوشگذران در اساس، یک جامعه‌ای که زندگی این دنیا و نمیدانم اینها را خیلی جدی نگیرد، در بنیاد جهان بینی‌اش است، در آن شهلیزمی است که ذاتی فرهنگ ایرانی است، و این جامعه خوب وقتی اثرکمیون پول ثغث را بیاید توپش به این الماثاش (element) دامن میزند، اتیتودهای (attitud) اساسی‌اش را نسبت به زندگی عوض نمی کند، بخصوص اینکه بهش انضباط جامعه مدرن، انضباط جامعه صنعتی داده بشود، رفتارهایش منطبق با ابزارهایش نباشد، بلکه پراساس یک منبع درآمد استثنائی شروع کند رشد کردن، این چوامعی که پراساس نیروی کار کردن، اثبات سرمایه، پراساس کار رشد می کنند وضعشان خیلی فرق دارد با چوامعی که پراساس یک منبع درآمد استثنائی، از آسمان ریخته، اتفاقاً درآنها بیشتر آن جنبه های میتولوژیک (mythologic) و جنبه های تراسدیسیوفلثان (traditional) از یک چپاتی تقویت می شود، و فیلثان بیشتر یاد ممدومستان خودشان را می کنند، این است که یک جامعه‌ای مثلاً حتی فقیری مثل هند به آن مسائل و مشکلاتش از یک چپاتی عمیق تر مدرن نیزه می شود تا اینکه کشورهای پترو- دلاری، من یک نمونه جامعه پترو- دلاری سراغ ندارم که یک پرتامه واقعی رشد اقتصادی - اجتماعی توانسته باشد انجام داده باشد از وئروئلا بگیریم تا عربستان سعودی، من نمونه سراغ ندارم، و ایران نمونه جاه طلبانه ترین نمونه‌اش بود که از تو ترکیب.

سؤال : این بحث مشمول گروه مذهبی هم می شود، یعنی شما درحقیقت پدیدار شدن دوباره خمینی را هم جزئی از همین ... ؟

آقای داریوش آشوری : بله، من جزء همین پروبه می بینم یعنی اینکه...

سؤال : با چه فرقی فرمودید می بینید بین خمینی ۱۲۵۷ و خمینی ۱۳۴۲ ؟

آقای داریوش آشوری : بنظر من فرقی این است که خمینی ۱۳۴۲ خمینی مذهبی سنتی بود با دیسکورس سنت آمده بود جلو و آمده بود که مقابله کند با المان (element) های چپری مدرنیته، (modernity) که آمده بود توی جامعه ایران ولی خمینی سال ۱۲۵۷، آمیخته شده بود با دیسکورس انقلابی مدرن، و آدم سیاسی بود، هم پنا به مصلحت، و هم پنا به یک مقدار تحول دینی که پیدا کرده بود، که بنظر من شاید این وسط کاتالیزهائی مثل آل احمد و شریعتی خیلی مهم‌اند دراین تحولات و در تاءثیراتش توی ذهن او. مثلاً همان کتاب اُمت و امامت مثلاً شریعتی و کارهای امثال این حتماً پایستی در خمینی خیلی اثر گذاشته باشد که یواش یواش از توی اسلام دیسکورس انقلابی مدرن درمیآید، و آن چیزهایی که، مثلاً،

خمینی وقتی که حتی کتاب ولایت فقیه را نوشته، در آنجا هنوز تصویری از حکومت جز حکومت پادشاهی ندارد، می گوید سلطان هم باید تابع ولی فقیه باشد ولی بعد است که چیتر درمیآید، کنسپت (concept) جمهوری اسلامی درمیآید، انقلاب اسلامی درمیآید، و بعد یواش یواش، وقتی که بعد، این ایده، که حالا می شود به مدد اسلام شما می توانید یوتوپیهایی (utopia) زمینی درست کنید، میشود دین مستضعفین و این دین مستضعفین در واقع می تواند چلنج (challenge) کند می تواند، چلنج کند ایدئولوژیهای مدرن را، و حتی چالشین آنها بشود، دیگر اسلامی که خمینی در ۵۷ آورده بقدرت رساند آشی بود که البته پیشترش خودش در پروسه انقلاب شکل گرفت در عین حال، این وجوه به اصطلاح انقلابی اش، و وقتی که رسید عینا تمام، خوب، الگوهای جوامعی که انقلاب کرده بودند را تقلید می کرد دیگر، مثلا "عین کمیته های انقلابی، کمیته های انقلابی، نمیدانم خوب تمام چیزهایی که صادره کردند و گرفتند و بستند بمنفع باصطلاح مستضعفین و بعنوان نماینده مستضعفین یا حالا چالشین پرواتاریا حرف زد، اینها دیگر المان های ایدئولوژی مدرنی بود که از توی این درآمده بود و در نتیجه این احتیاج به یک عنوان تازه هم داشت عنوان تازه اش را هم پیدا کرد که شد اسلام ناب محمدی .

سؤال : ولی طبقه روشنفکر ایران هیچ نوع آگاهی از این روند فکری داشتند؟

آقای داریوش آشوری : نداشتند، بنظر من، هنوز هم درست فهمیده نشده این قضیه، که هنوز فکر این را، آشنایی که مخالفند، بعنوان یک جریان فشری قرون وسطایی تلقیش می کنند، و حال اینکه باید دقیقا این را فهمید که چگونه آن ایدئولوژی فشری قرون وسطایی، در گیومه بگذاریم، مثلا "آن چوری که شیخ فضل الله نوری دنیا میدید، شیخ فضل الله نوری در مقابل مشروطیت حرفش این بود که شریعت اسلام اینجا دارد چیتر می شود، پایمال می شود، او شریعت محمدی را می خواست حمایت کند، شریعت محمدی او هم عبارت بود از همان جامعه خودش در کل، یعنی محمد علی شاه بود، دستگاه استبداد قاجار، وجود خودش و آن نوع نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کوداکوک که او می شناخت و جامعه قرون وسطایی ایرانی بود و می گفت به این دست نژتید، ولی خوب، او رفت سر دار بعنوان پایان آن دوران، چون نیروهایی که از بیرون زور می آوردند خیلی قوی بود، نیروهای مدرنیته دیگر نمی توانست، این جوامع نمی توانستند پایداری کنند، خوب مشروطیت هم... خمینی هم وقتی که آمد در سال ۱۲۴۲ هنوز شیخ فضل الله بود، و در سال ۵۷ وقتی که آمد شیخ فضل اللهی بود آمیخته با شریعتی و آل احمد و بسیار تأثیر گرفته از جریانات انقلابی جهان سومی این فاصله، این دو دهه ۶۰ و ۷۰، و بهمین دلیل، مجموع چیتری که آمد بصورت یک پاپولیزم جدید و پلوع باصطلاح توده های میلیونی در خیابان، بعنوان تأیید قدرت رژیم حکومت و پایگاه توده ای مستضعفینی و غیره و غیره، همه اینها، تأثیراتی بود که از این چیتر گرفته بود، گرچه این دیگر آن اسلام اولیه نبود، اسلام شیخ فضل الله نبود، این اسلام همان چیتری بود که بعدا "اسمش شد اسلام ناب محمدی، که در واقع تمام اسلام ترادیسیونل را یک چوری نمی می کشد دور میزند، یعنی تمام ۱۴۰۰ سال تاریخ اسلام را دور میزند و می گوید یک چیتر اوری چیثالی (original) آن صدر هست که آن همین اسلام انقلابی مدرن است، در واقع، من برگزیده بهمون، حتی تمام دعوی شیعه اسلامی را دور میزند، اینکه بنظر من این مسئله متأسفانه فهمیده نشده که چقدر المان مدرن است در این ترکیب و همین است که ازش یک ترکیب انفجاری، ماده انفجاری جدید می سازد که قبلا وجود نداشته به این صورت، یعنی از زیر بال شریعتمداری و گلیپاگادی و اینها این چنین اسلامی بیرون نمی تواند بیاید، البته یک عامل مهم هم بنظر

من چیتر است، يك عامل مهم هم تصوف خمینی است یعنی بعنوان تصوف و عرفانی که خمینی بهش می چسبید يك کاتالیزور خیلی مهمی است، از آنکه از آخوند سنتی و زندگی و رفتارش چیتر بسازد، آخوند انقلابی امروزی را بسازد، یعنی یکی اینکه اولاً" بدلیل آنکه تصوف يك مقدار زیادی شریعت را فلکمیبلش (flexible) می کند و قابل تعبیر و تفسیرش می کند، اورتودکسی را کم و پیش ازش می گیرد، و می شود از توپش خیلی چیزها درآورد، بعد هم به يك آدم این امکان را میدهد که خودش را در یکجائی ببیند، که معمولاً آخوند سنتی جرأت نمی کند ببیند، یعنی آدم که درمقابل انسان کامل واسطه بین خلق و حق می ایستد از يك جای دیگر نگاه می کند، یعنی خیلی پراحتی می تواند بگوید که خودش را با پیغمبر امادها و اینها برابر بگذارد.

سؤال : یعنی يك حالت اینترپتر، (interpeter) تاویل بهش میدهد تاویل سیاسی.

آقای داریوش آشوری : بله، در مقام ولی، حتی می تواند از بنی بالاتر باشد، خیلی از این صوفیهها مقامی که به ولایت میدهند از نبوت بالاتر است، در واقع نبوت به يك معنی فرع پر ولایت است، اول کسی تا ولی نباشد نبی نمی شود.

سؤال : بله درست است، يك سؤال آخری برای من بود در همین کاشتکمت (context) مسئلهای را که مطرح می کردید، اینطور عیان بود که در اواخر دهه ۵۰ در ایران، آخرهای مال ۱۲۵۰، طبقه روشنفکر در يك چارچوبی درحقیقت ژندانی بود، یعنی يك سری انتخبات را بکلی حذف کرده، امکان صحبت با شاه، امکان اینکه این رژیم يك چیتر خوبی ممکن است ازش بپایید، هرچیتری که علیه او است خوب است، یعنی يك سری چارچوبهای فکری طوری برایش منجم شده بودند که ازش نمی توانست بیرون بشکند، آیا همین چارچوب باعث این شد که نتواند هیچ شوع درحقیقت اوری چینالیتی (originality) نسبت به پدیدار شدن خمینی روی صحنه در سال ۱۲۵۶، ۱۲۵۷ نشان بدهد یا کاملاً خمینی را عوضی خواندند، یعنی شما وقتی برمی گردید فکر می کنید نسبت به فرض کشید صحبت هائی که با دوستانتان می کردید آن زمان، با مثلاً فرض کشید ساعدی، حاج سیدجوادی، با این تیپ افراد، آیا آنها می فهمیدند که چه دارد می شود و نمی توانستند انتخاب دیگری بکنند بخاطر اینکه خودشان را در يك چارچوب خاصی محصور کرده بودند یا بکلی فئمن خمینی را اشتباهی فهمیدند؟

آقای داریوش آشوری : بنظر من فئمن را بکلی اشتباهی فهمیدند، یعنی اولاً" متأسفانه اطلاعات روشنفکران ما راجع به مذهب، جریانات مذهبی و اینها فوقالعاده کم بود و اساساً ما نمی دانستیم در آن جاها چه می گذرد، توی قم و آن حوزهها، در حالیکه جریان خوش رودی در آنجا در جریان بود، و مثلاً همین عوامل رشد اقتصادی ایران در طول دهه ۶۰ و ۷۰، یکی از عوامل بزرگ رشد مذهب و جریانات مذهبی بود و جریانات مذهبی مخالف بود، بدلیل اینکه بازار مقدار زیادی قدرت اقتصادی پیدا کرده بود و پولهای عظیمی آمده بود توی دست بازارها، که این هیچوقت عادت نداشتند، به دولت که اینها مالیات، باج نمی دهند، برای اینکه اینها همش میرفت زیر تشك آخوند، و ارقام سرسام آور صدها میلیون تومانی چنانچه جریان داشت از بازار بطرف قم و بطرف مراکز مذهبی، بعنوان سهم امام و بعنوان چیتر و غیره که از لحاظ اقتصادی هم تغذیه می کرد جریان مذهبی را، مطبوعاتشان را، کتابهایشان را، خیلی چیزها را، تشکیلات بهشان

میداد و آن جریان روشنفکری بکلی غافل از این بود و خود رژیم هم بکلی غافل از این بود، و یا او را اصلاً خطرناک تشخیص نمیداد، اگر هم اطلاعات داشتند، خطرناک تشخیص نمی دادند، و بعد هم کینه توزی و نفرت و اینها، اینقدر قوی شده بود، سخت شده بود، با رژیم و نسبت به شاه، و خوب، باز، با روحیه غیرسیاسی جهان سومی که ماها همچنان، همه چیز به سیاه و سفید، بد و خوب مطلق تجزیه میشد، و حال اینکه این ذهن سیاسی مدرن است که میآید تفکیک می کند بطور نسبی، خوب این حریف عیبش چه هست، خوبیبایش چه هست، و بعد هم، در شرایط کنونی مثلاً از لحاظ مجموع نیروها و انتخابات چه می شود کرد، يك همچین چیزی مطرح نبود، اینکه خوب، حالا این بیفتند هرچه می خواهد بشود، بشود، و یا از این بدتر چیزی ممکن نیست باشد، این تصور حتی بود، و بعدها بود که خوب در پرتو تجربیات بعد از انقلاب فهمیدیم که از آن بدتر خیلی ممکن است، و خوب حتی بعد یواش یواش مزایایش هم بیاد آمد، خوب بالاخره، رژیم شاه يك مقدار زیادی هم چشمه‌های مثبت داشته برای جامعه ایران، که اینها متأسفانه تشخیص داده نمی شد. این هست که روشنفکری ما، اساساً زیر جو نفرت، زیر جو فشار افکار عمومی که چپ زده بود، عمل می کرد، آنقدر آن قوی بود خیلی از ساواک قویتر بود، یعنی وقتی که کمترین فدهی کسی می خواست کج بگذارد یا راست بگذارد، چنان باران اتهام و تهمت و لعن بهش می بارید و چنان در این جو عمومی کوبیده میشد که هیچکس جرأت نداشت بیاید وسط میدان بگوید آقا چکار داری می کنی، یا بخواهد مثلاً يك مسئله‌ای را بطور روشن طرح بکند، از آن طرف هم سانسور احشانه رژیم و خفقان خیلی شدید و اینها، دامن میزد به این جو، در نتیجه وقتی که رژیم رفت بطرف سقوط، هیچ نیروی میثابه‌ای نمانده بود این وسط بیاید وسط را بگیرد هرچه بود نیروهای extremist بودند و آنها بودند که در واقع تمام رهبری جریان را بدست داشتند.

سؤال : آقای دکتر با تشکر از وقتی که بما دادید خیلی متشکر. (پایان نوار ۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

بخش دوم مصاحبه با آقای داریوش آشوری .

سؤال : آقای آشوری با تشکر، دوباره از مصاحبه با ما، آن مرتبه ما نپرداختیم به چگونگی پدیدار شدن و تأسیس کانون نویسندگان ایران در وهله اول، مرتبه اول، می خواستیم از حضورتان سؤال بکنم، يك مختصری در این مورد بفرمائید که چطور شد به فکر تشکیل آن کانون افتادید و چگونه آن کانون تأسیس شد؟

آقای داریوش آشوری : عرض شود البته بنده از لحاظ تعیین دقیق تاریخ، ذهن خوبی ندارم، ولی گمان می کنم سال ۱۳۴۶ که اعلام شد که يك کنگره نویسندگان در تهران، قرار است که تشکیل بشود، و از نویسندگان جهان دعوت کنند بیایند به ایران، و گویا رهبریشان بدست شجاع الدین شفا و دفتر شهبانو فرج بود، البته ما که زیر ضرب سانسور بودیم و رنج می بردیم از خفقان سیاسی و ادبی، حتی، دور هم جمع شدیم و راجع به این قضیه صحبت کردیم، بعد پیشنهاد شد، در همان جلسه صحبت شد، من پیشنهاد کردم که يك اعلامیه‌ای بنویسیم و اعلام کنیم که ما در این کنگره شرکت نمی کنیم بدلائل

سوء ال : چند نفر بودید در آن مرحله‌ای که صحبت کردید؟

آقای داریوش آشوری : در مرحله اول ۸، ۹ نفر بودیم، فکر می‌کنم، شاید آشروز در منزل نادر ابراهیمی بودیم، جلال آل احمد هم بود و دیگران. در همان جلسه خودشان پیشنهاد کردند که این متن را من تهیه کنم، متن اعلامیه کادر نویسندگان، این متن را من تهیه کردم و نوشتم و بردیم در جلسه بعدی ششمین و رویش بحث کردیم، و تقریباً بهمان صورتی که من نوشته بودم تصویب شد. و بعد، ما ۹ نفر اول امضاء کردیم و از رویش نسخه فائی گرفتیم که از دیگران امضاء بگیریم، و هرکدام از ما، از تعدادی امضاء گرفتیم، و مجموعاً ۴۰، ۵۰، شاید بیشتر، امضاء جمع شد برای آن اعلامیه، و اعلامیه خوب، انعکاس پیدا کرد، و در مطبوعات خارج... و مطبوعات دیگر منعکس شد، و در نتیجه اعلام کردند که آن کنگره فعلاً بتعمیق افتاده، کنگره نویسندگانی که قرار بود تشکیل بشود، خوب البته این یک پیروزی بود برای ما نویسندگان ایرانی که ما خنثی شده بودیم بهر حال یک جریان نمایشی را عقب پشیمانیم و در این حال قدرت اخلاقی خودمان را ثابت میکنیم.

سؤال : و هیچ واکنشی از رژیم شد به این کار شما؟

آقای داریوش آشوری : مستقیماً نه، هرگز، مستقیماً هیچ عکس العملی ما ندیدیم، یعنی سراغ هیچکس نیامدند، بابت این اعلامیه، بعد بهمین خاطر باز دومرتبه جمع می شدیم دور همدیگر و این فکر پیش آمد که حالا که خوب این موفقیت پیدا شده ما جمع بشویم و یک صورت، تشکلی قانونی به خودمان بدهیم و فکر تشکیل کانون نویسندگان ایران مطرح شد و برای تعیین اساسنامه‌اش هم به پیشنهاد جمع، من و هوشنگ سیاوش، ما مور شدیم که این چیز را تهیه کنیم، ما پیش نویسش را تهیه کردیم، و در جلسه به بحث گذاشتیم و بعد از بحث تصویب شد، البته در مرحله اول یک شکته‌ای که شاید از لحاظ تاریخی مهم باشد این است که نویسندگان متمایل به جناح حزب توده با ما نبودند، در مقدمات کار، ولی بعد که بهشان پیشنهاد شد کسانی مثل به آذین، مثل، عرض شود، سیاوش کسراشی و اینها، حاضر شدند که اعلامیه را امضاء کنند و آمدند در جمع ما.

سؤال : چند نفر بودید در آن جلسه تاسیسی... مشمول چند تا نویسنده می شدید؟

آقای داریوش آشوری : جلسه‌ای که کانون نویسندگان در واقع تاسیس شد و انتخابات شد برای انتخاب هیئت دبیران اول، حدود ۲۲ و ۲۲ نفر، شاید بودند، و در آن جلسه، هیئت دبیران اول انتخاب شد، که عبارت بود از خاشم سیمین دانشور، نادر نادرپور، من و کسراشی و به آذین. این پنج نفر اولین دبیران کانون نویسندگان بودند، و بعد اساسنامه را تهیه کردیم و تصویب کردیم که اساسش دفاع از آزادیهای قانونی بود و بعد این را بردیم به دستگاه شهرپائی دادیم برای ثبت و محل کانون هم منزل من اعلام شده بود، در محل هیئت دبیران، ولی مدتی خپری شد، و بعد، از مدتی، یک افسر شهرپائی آمده بود در منزل ما گفته بود که شما حق ندارید که در اینجا جلسات تشکیل بدهید، و یکی دو بار هم رفتیم به شهرپائی برای این قضیه اعتنائی نکردند، جواب درستی به ما ندادند، در نتیجه کانون عملاً بصورت، از طرف دولت، پرسیت شناخته شد، و البته خوب، خلاف قوانین مملکت بود، ولی خوب، زورش میرسید و

پرسمیت تشخیص، ولی ما همچنان به فعالیت خودمان ادامه میدادیم، جلساتی هم برای سخنرانیها تشکیل میدادیم، از جمله جلسه‌ای برای یادبود نیما در دانشکده ادبیات برگزار شد که آل احمد هم بود.

سؤال : و اجازه دادند شما در دانشگاه تهران تشکیل جلسه بدهید؟

آقای داریوش آشوری : بله، این به مناسبت سالگرد نیما بود و این اجازه برای خاطر او گرفته شد از دانشگاه.

سؤال : آیا جلسات شما معمولاً بدور چه می گشت، مسئله ادبی بود، مسئله سیاسی بود، شما می گوئید فعالیت هایتان سوا از این جلسه نیما دیگر چه فعالیت‌هایی می کردید؟

آقای داریوش آشوری : البته، در واقع، چون کانون جهت اصلی تشکیلات جهت سیاسی بود، یعنی دفاع از آزادیهای قانونی و کوشش برای بدست آوردن حقوق قانونی، بحثها بیشتر حول مسائل حقوقی سیاسی می گشت، ولی خوب، عنوان کانون نویسندگان توجه به مسائل فرهنگی و ادبی هم بود، جلساتی در تالار قندریز تشکیل میشد از جمله در آنجا خود من یک جلسه سخنرانی کردم راجع به مسئله غریبزدگی یک جلسه‌ای دیگر نادرپور سخنرانی کرد و بحث‌هایی از این قبیل داشتیم.

سؤال : هرچند صبا یکبار بودید فرض کنید؟

آقای داریوش آشوری : آنها مثلاً ماهی یکبار، مجموعاً، البته تعدادش زیاد شد، بدلیل اینکه می آمدند و داشم این امکانات را می گرفتند از ما، مثلاً می گفتند آقا شما حق ندارید جلسه تشکیل بدهید، در تالار قندریز هم بعد از چند جلسه‌ای جلوی این کار گرفته شد، بعد دستگاه از پیران، از دور، ما را در فشار می گذاشت، ولی مستقیماً حمله‌ای نمی کرد، مثلاً کسی زنادانی نشد، یک نکته البته مهم راجع به آل احمد در اینجا اشاره کنم، اینکه آل احمد، بعزت اینکه خوب، در آن زمان رادیکال ترین نویسنده بود، از جهت سیاسی تند و تیز بود و اینها، خودش داوطلبانه حاضر شد که نامزد بشود برای هیئت پیران ولی به آذین شد، و به آذین البته کوشش‌اش این بود که در رل، خودش را بکند رئیس کانون نویسندگان، ولی بدلیل اینکه او سوابق توده‌ای داشت و اینها، ما سعی خواستیم، آخر رئیس نمی خواستیم و نمی خواستیم بخصوص او رئیس باشد، و همین باعث یک تنش درونی بود بین جناح متعادل به حزب توده و ماها که توده‌ای نبودیم و بخصوص کسانی مثل من و آل احمد که به اصطلاح سوابق نیروی مومی داشتیم و با ملکی بودیم از طرف آنها مورد تهدید و حمله بودیم در آن شایعه پراکنی‌ها.

سؤال : سر چه مسائلی این تنش‌ها بروز می کرد یعنی سوا از رهبری؟

آقای داریوش آشوری : البته خیلی رو دررو نبود این تنشها ولی غیرمستقیم چیزهای مختلف منعکس میشد.

سؤال : یعنی روی جناح گیری سیاسی؟

آقای داریوش آشوری : مثلاً " یکبار مطرح بود، به آذین مطرح می کرد که کانون پایستی يك رئیس داشته باشد، هیئت دبیران يك رئیس داشته باشد، همین بحث را من خودم مطرح کردم، که خوب، آنجا از لحاظ سنی، چون خوب، ماها که هنوز خیلی جوان بودیم، از لحاظ سنی دو نفر بیشتر، خوب، حائز احراز چنین شرطی هستند، یکی آل احمد است، یکی شما هستید، یعنی به آذین، و بهر حال بعثت وضع سیاسی ثان مصلحت نیست که رئیس کانون نویسندگان باشید و کانون يك چور رنگ خاص سیاسی به آنصورت به خودش بگیرد. به آذین افکار می کرد که من چنین چیزی، که مثلاً، سازمان امنیت نتوانست، ثابت کند شما چه چوری مدعی هستید، ولی خوب، ما نمی دانستیم که امکانات سیاسی اش چه هست، و این تنش بهر حال در درون کانون بود و آنها خوب سعی می کردند که کانون را يك چوری قبضه بکنند، و بعدها هم کانون عرصه این جنگ سیاسی بود، بعد از انقلاب، که چریکهای فدائی و انواع گروههای سیاسی سعی می کردند که کانون را بعنوان يك مرکز سیاسی، بعنوان اینکه ماها، اسم و اعتبار و حیثیتی داشتیم، بعد در انتخابات بعدی که هیئت دبیران دوم انتخاب شد، من دیگر خودم را نامزد نکردم برای همان تنش های درونی آنها، و در هیئت دبیران دوم من نبودم، و بجای من، مثل اینکه هوشنگ وزیری انتخاب شد، ولی آن دوران دوم البته خیلی کوتاه بود، و خیلی ادامه پیدا نکرد، بخصوص مرگ آل احمد هم واقعه مهمی بود، که آن موتور مهمی بود، از لحاظ جنب و جوش و انرژی و روحیه، و همچنین روحیه پرخاشگراشه اش که خیلی انرژی و حرکت میداد به جریان، مرگ او هم البته امر خیلی مؤثری بود و رفته رفته بعد از یکی دو جلسه دیگر عملاً کانون از هم پاشیده شد.

سؤال : این به مرگ طبیعی بود در حقیقت و شما تصمیمی گرفته شد؟

آقای داریوش آشوری : بله، حدود ۱۳۴۸، و تصمیمی گرفته شد، و عملاً رفته رفته چیراغش خاموش شد، بعثت اینکه شرائط و جو سیاسی مملکت سخت بود و فشار ساواک زیاد بود و انتشار مطبوعات آزاد تقریباً که نه، در آن، مطلقاً غیرممکن بود، و بعد هم مرگ آل احمد يك عامل مهم بود و بعد...

سؤال : آنوقت آن چند صباح کوچکی که این کار کرد رابطه اش با گروههای دیگر سیاسی، فرض کنید، توده را که خوب بود، بصورت به آذین و کمرا و اینها در داخل خود کانون، ولی فرض کنید، چپه ملی گروههای مخالفین دیگر، آیا روابط مستقیم شما داشتید؟

آقای داریوش آشوری : اصولاً " آنکه آن دوران، البته هیچکدام از اینها بصورت گروه و سازمانی در صحنه نبودند، همه شان از هم متلاشی شده بودند و اینهم نه چپه ملی بود و نه چیزی بود و نه حتی جنبش ۱۵ خرداد به رهبری خمینی هم از هم پاشیده بود، و هیچ گروه سیاسی وجود نداشت، ولی بهر حال، يك تاندانس های سیاسی که مربوط به گذشته بود وجود داشت که در افراد بود که بعدها هم خوب روشن شد، مثلاً به آذین و کمرا و اینها، بعدها وقتی حزب توده دومرتبه آمد روی کار، همه رفتند دوسرتبه به آنجا، گرچه در آن موقع تظاهر مستقیم به توده ای نمی کردند ولی گرایششان روشن بود، ولی خوب، توی ماها، مثلاً من و آل احمد، که خوب، سوابق همکاری یا ملکی داشتیم، چپه سوسیالیستها نیروی مومی داشتیم، و بعد، بقیه هم، اغلب جوانترهائی بودند که گرایش سیاسی خاصی نداشتند، ولی خوب، بعنوان جوان و اهل قلم و اینها، دلشان می خواست توی صحنه باشند و هم اینکه بیشتر همین آزادی قلم و اینها

شاید پرایشان مطرح بود.

سؤال : خوب پیدان کار این از نظر ادبی چیزی خاصی بود، این کانون، ظرف این مدت کوتاهی که کار کرده بود؟

آقای داریوش آشوری : نه بطور جدی نه، چون اولاً امکان انتشار نشریه چیزی نبود، و عملاً در واقع متنوع اعلام شده بود کانون و غیر از چندین جلسه سخنرانی کار مهمی کانون نتوانست بکشد.

سؤال : شما اول اشاره کردید به آقای شفا يك زمانی ایشان چیز همان گروه روشنفکران و نویسندگان و اینها بودند، قبل از واقعه ۲۸ مرداد و اینها، ولی بعد از آنهم هیچ نوع روابط حداقل علمی و ادبی و اینها حس شد بین ایشان و این گروه‌های نویسندگان و اینها آیا مثلاً دفتر ایشان سعی میکرد با شما و افرادی توی کانون تماس بگیرند رابطه برقرار بکنند؟

آقای داریوش آشوری : عرض کنم که البته، شجاع الدین شفا يك جای خاصی داشت، یعنی يك دورانی، که او از لحاظ من و سال از ما بزرگتر بود.

سؤال : خوب يك زمانی دوست بودند فروغ فرخزاد و... شهادت.

آقای داریوش آشوری : يك ۲۵ و ۲۰ سالی از ما شاید بزرگتر بود. خوب، دورانی که در بحال، بعنوان مترجم و ناقل این ادبیات رومانتیک اروپائی، خوب نقشی داشت در کار ترجمه، و البته به عنوان نویسنده هیچوقت مطرح نبود، همچنین چیزی نوشته بود و تا آنجا که من میدانم، ولی بعنوان مترجم، يك آدم مهمی بود، يك دورانی، ولی خوب، ماها که نو جوان بودیم، آن موقع، کارهای او را می خواندیم، واقعا "تأثیر می پذیرفتیم، ولی بعد از ۲۸ مرداد و تغییر جو سیاسی و اینها او بهر حال با دربار نزدیک بود و بعد شد رئیس.

سؤال : معاون دربار بود؟

آقای داریوش آشوری : معاون دربار شد، معاون فرهنگی، يك همچنین چیزی، و طبیعی بود بین ما و او هیچ نوع ارتباطی نبود و تا آنجائی که من میدانم کشی هم از آن طرف نبود که با ماها تماسی گرفته بشود، بهر حال با شخص خود من هیچوقت تماسی گرفته نشد.

سؤال : و هیچوقت هم سعی نکرد، بعد از اینکه این کانون شما در آن مقطع زمانی پدیدار شد، و تأثیر گذاشت روی کنفرانسی که ایشان داشت، هیچ نوع سعی نکرد، که بعداً "وزارت دربار یا دفتر ایشان ایجاد يك پلی بکند؟

آقای داریوش آشوری : اینها يك جو تنش سیاسی خیلی شدیدی بود که بهر حال دستگاه و شاه تصمیم های

خودشان را گرفته بودند که از راه خودشان بروند باصلاح ایران را مدرن نیتزه کنند و دولوپه کنند، صنعتی کنند و چه و چه، و مخالفین را هم سرکوب بکنند ولی میدانی شدهاند.

سؤال : تماس فقط از طریق ساواک بود و سعی نمی کردند فرض کنید يك دستگاه فرهنگی باشد؟

آقای داریوش آشوری : خبیر، در واقع ساواک حاکم بود و ساواک بود که درمورد سرشوشت همه مسائل تصمیم می گرفت و چنانکه بعد هم که فعالیت ما قطع شد بیکروزی، به دعوت یکی از همین دوستان ما، که حالا اسمش را نمی برم، مرحوم شده، شاید فقط درست نباشد عنوان کردنش، دعوتی از ما شد، از من و دو سه نفر دیگر که برویم به دفتر تیمسار مقدم در ساواک و ما رفتیم آنجا و ایشان صحبت کرد، يك مقداری اشاره به آنکه شما می توانید پیائید کانون را راه بیندازید و فعالیتی بکنید و اینها، ولی چون این دعوت از طرف ساواک بود و برای ما زیاد شك اشکیز بود که هدف چه هست از این کار ما دیگر این کار را دنبال نکردیم، اولاً کانون از فعالیت باز ایستاد تا سال ۱۳۵۶ که دوبرتبه چو باز سیاسی باصلاح پیدا شد و فعالیت های سیاسی دوبرتبه کانون، جمع شدند کانونی ها و بشکل تازه ای آنها تشکیل دادند.

سؤال : چه سالی بود این دعوت دیدار آقای مقدم؟

آقای داریوش آشوری : گمان می کنم سال ۱۳۴۹ بود، یعنی يك کمی، شاید هم، مثلاً شگرانی از چیزداخلی، شاید هم مثلاً پیدایش شیروهای چپ انقلابی و مسلح و اینها، ساواک و ... اطلاعات دقیق نری داشتند، ما فقط از دور می شنیدیم، اینک چنین چیزهایی وجود دارد، شاید آنها را يك خورده ترساشده بود و فکر می کردند که بد نیست دریچه هائی را باز کنند احتمالاً....

سؤال : آن موقع ایشان هنوز رئیس ساواک نبود.

آقای داریوش آشوری : نه، رئیس اداره سوم سیاسی بود. مقدم هم هنوز رئیس ساواک نبود، آن موقع تصیری بود.

سؤال : شما آشوقت توی کانون دوم که بعد شروع شد دیگر فعال نبودید؟

آقای داریوش آشوری : کانون دوم چرا در پایه گزاریش من شرکت داشتم، اولین اعلامیه هائی را که داده می شد در جهت آزادی من امضاء می کردم، ولی خودم را کاندیدای عضویت در کانون دبیران نکردم، و البته پایت همان امضاء اعلامیه ها و اینها مرا از کار معلق کردند یعنی در سال ۱۳۵۶ در اواخر ۱۳۵۶ بدستور ساواک مرا از کار دولتی معلق کردند و من بیکار بودم تا اواسط سال ۱۳۵۷ که خودشان دوبرتبه چیز کردند برگرداندند. پیرحال از این جور تئوریهات آزاد خوب به ما می شد، مثلاً کتاب خود مرا گرفتند، وزارت اطلاعات خمیر کرده یا مجموع مقاله های من که چاپ می شد، شش سال مرا ممنوع القلم کردند، بعد از انتشار يك مقاله ای راجع به جهان سوم توی مجله جهان شو، اعلام کردند که مرا و یکی دو نفر دیگر اینها ممنوع القلم هستند، و شش سال یعنی تا سال ۱۳۵۶ که این محدودیتها برداشته شد من ممنوع القلم بودم و در

مطبوعات داخلی اجازه نداشتند از من چیزی چاپ بکنند.

سؤال : یعنی شما هیچ جا چاپ نکردید این چیزها را؟

آقای داریوش آشوری : من بصورت مقاله شه، فقط بصورت کتاب و ترجمه، یکی و دو تا کار از من درآمد، ولی توی مجلات و مطبوعات و اینها، دیگر کاری منتشر نشد از من شاید مثلاً، درست به خاطر ندارم، ولی شاید مثلاً يك مقاله در مجله فرهنگ و زندگی، حالا شاید هم قبل از آن بوده به احتمال قوی، بهرحال این فشارها و تئوریهات بود دیگر که خواستم که هرچه از ما جایی منتشر میشد و اینها وزارت اطلاعات جلوگیری را می گرفت و سعی می کرد بهرحال در نیاید.

سؤال : شما از آن کانون دوم چه خاطراتی دارید اولاً با همان اهداف تشکیل شد؟

آقای داریوش آشوری : کانون دوم به، با همان اهداف و با همان اساسنامه قبلی تشکیل شد، منتهی، بعزت چو سیاسی مملکت، داغ تر بود، کوشاتر بود، و یکی از کارهایی که کرد که بهرحال در گردش چرخ انقلاب هم جایی برای خودش دارد، آن شیهای معروف، ده شب استثنیوی کوتاه بود، و بعد از آن کانون بعنوان یکی از مراکز مهم فعالیت و موثر باصطلاح در ایجاد چو شورشی و انقلابی درآمد، و در خارج هم انعکاس زیاد داشت، بعنوان کانون نویسندگان و اعلامیه‌هایی که درمی‌آمد و چیزهای دیگر، و البته من از نیمه سال ۱۳۵۷، نیمه دوم سال ۵۷، دعوتی از من شد از دانشگاه آکسفورد، رفتم به آکسفورد، و فعالیتهای بعدی که منجر شد به سقوط رژیم من نبودم ولی حتی بعداً اسم من توی چیز درآمد، بعد از انقلاب بعد از یکپهفته، توی همان هفته اول، اتفاقاً بعد از سقوط رژیم بود، جزو لیست کسانی که قرار بود که اعدام بشوند توسط حکومت امینی اسم من هم بود. چهل و هفت و هشت شعر بودند که با مهندس بازرگان و طالقانی و اینها شروع میشد، اکثر هم اتفاقاً چاپ بود که از همین طیف چپه ملی بودند، مثلاً فروهر و امثال اینها هیچکدام از آخوندها و اینها که بعداً بقدرت رسیدند اسمشان توی آن لیست نیمه، اسم از همین گروه چپه ملی و مثل ما روشنفکران مستقل، مثل من و یکی دو تا لیست دیگر مشابه این، در کتاب، دکتر بیژدی منتشر کرد باز یکی دو تا از همان لیستهای کسانی که قرار بود بگیرند یا اعدام کنند اسم من هم تویش بود.

سؤال : چرا فکر می کنید شما را به طور اخص ؟

آقای داریوش آشوری : بنظر من حماقت بزرگ رژیم در تشخیص، نمی توانستند بفهمند که خطر از کجاست، یعنی من خودم، یادم است، نیمه سال خرداد ۱۳۵۷ بود، مقدم رئیس ساواک بود، مرا دعوت کرد، من مسند کار بودم، قرار بود يك صبح زودی به دفتر اداره ساواک، هوشنگ گلشیری هم حضور داشت، با من و يك سه ربع و ساعتی باهم بحث و گفتگو داشتیم، همچنان باز از زبان او، هدف چپه ملی بود و حزب توده بود و اینها و اصلاً اینکه جریان مذهبی...

سؤال : شما پیش گوشزد می کردید این را؟

آقای داریوش آشوری : والله من فقط يك جمله‌ای بهش گفتم که خیلی پیغمبرانه بود ولی شاید هم تا آن موقع خودم هنوز معنای خیلی روشنش را نمی داشتم، من همش بهش می گفتم آقا اینکه شما تیسر اتهام را متوجه ماها می کنید شما اشتباه بزرگی می کنید و معمولا" در يك جو انفجاری و انقلابی همیشه انفجار از يك جایی درمیآید که هیچکس تصویری ازش معمولا" ندارد و شاید هم آن موقع منظورم همان چریکان مذهبی بود و الان بدقت بخاطر ندارم.

سؤال : آن سه ربع ساعت درحقیقت برای شما سخنرانی میکرد یا بحث میکرد ولی یعنی دیدگاه سیاسی آنها شما چه دیدید؟

آقای داریوش آشوری : واقعیت این که توی ساواکی هائی که من دیدم، از من بازجویی کردند، یا با من گفتگو کردند، او را من با حسن نیت ترین آدم و هم مودب ترین آدم دیدم، و آدم فروتنی هم بود، برخلاف آن پتی که معمولا" خیلی پاد بگلو می انداختند و می خواستند مرعوب کنند، حتی به شیوه‌های بسیار احساسات‌های می خواستند ذهن آدم را گیج کنند و خراب کنند، به شیوه‌های قالبی خودشان این تنها آدمی بود که درست بحث میکرد و با حسن نیت بحث میکرد، و توجه داشت به حرف آدم، و بنظر من هم چیز شد، قربانی و شهید آن چیز شد، و بهرحال با حسن نیت، شاید می گویید که مملکت را از این وضع بحرانی نجات بدهد.

سؤال : شهید همین حسن نیتش شد؟

آقای داریوش آشوری : بنظر من شهید حسن نیتش شد.

سؤال : بچه صورتی منظورتان؟

آقای داریوش آشوری : اعتماد کرد، خوب من البته اطلاعات خیلی کمی، این که می گویم براساس دو یا سه جمله که من او را دیدم، در این مجموعه، کافی نیست برای این قضاوت کن، ولی احساسم اینطوری بود ازش و اینکه ایستاد، بهرحال انقلاب صورت گرفت و رژیم سقوط کرد و او در ثروت و حتی اینکه پراحتی بگیر افتاد و اعدام شد، ولی خوب، مثل او پراحتی، در مقام او، با امکانات او، پراحتی می توانست درپرو، همچنان که تمام آدمهای رده زیردست، مهم آنجا، بودند همه در رفتند، بنظرم میآید که با حسن نیت یا شاید فریب خورد یا بپیوده اعتماد کرد و خوب سرش را پیاد داد در همان جمله هم ...

سؤال : ولی آن واکنشهای، فرض کنید، مقدم بحرفهای شما، یعنی همان بحثهایی که چپ داشت به زبان خوش وقتی موضع تان را می گفتید راجع به آزادی راجع به اهمیت آزادی، واکنش او به این حرفها چه بوده یا جوابش چه بود؟

آقای داریوش آشوری : والله او، آن موقع دیگر شروع شده بود، يك تنش سیاسی شدید شروع شده بود، و جنبش مذهبی هم درگیر بود و بحران عمیق توی مملکت و اینها حس می کردند، و بهترین دلیل هم خودش

مرا خواست و مرا برگرداند سر کار و همان دستوری که داده بودند قبلاً لغو کردند، و خوب او حرفش این بود که آقا من قبول دارم شما آدم های مبین پرستی هستید، تمیذائیم، و مملکت در يك گرفتاری، بحران بزرگی است و حال باید کوشش کنیم که همه مملکت را نجات بدهیم و حتی اسمی هم از شاه نمی آورد، تا آنچه ای که من بخاطرم هست.

سؤال : ولی اشاره اش به چپه ملی یا...

آقای داریوش آشوری : بله، باز هسچنان، يك حرفهای عجیب و غریبی میزد، که خطر از خارج، از امریکا، روس، و فلان، و اینها، چپه ملی، حزب توده، و فلان، ولی بنظر می رسید که آن ماجرای اصلی که در جریان بود اینها نمی دیدند و من این کوربینی را، واقعیتش را بگویم، در ساواکی های چپیز دیدم، حتی ثابتی، حسین زاده، اینها آدمهای رده بالای ساواک بودند، که ماها را خواستند و گفتگو کردند، من هرگز ندیدم در اینها يك قدرت تحلیلی روشنی که واقعا" وضع مملکت را درست بفهمند و يك دیدار و گفتگویی مثلاً با ثابتی اتفاق افتاد بدلیل اینکه خواهر مرا بخاطر من اجازه کار نمی دادند بطریقی بخواهند که سال ۱۳۵۴ بود، خوب رژیم در اوج قدرت بود، و امکانات و اینها و اینها غره و شیفته حرفهای خودشان و بعد اینکه همه کوشش اینک، مثلاً ماها را بخرند و ساواکی بکنند ولی نه اینکه بحرف ما اعتنائی بکنند و بعد اینکه با چپیزهای خودشان مرعوب کنند وقتی که می گفتند خوب آزادی، بگذارید، که يك حرفهای زده بشود، مملکت يك دریچه هائی می خواهد، و اینها، می گفتش آقا خوب شما بنویسید برای ما، یعنی تو بیا خودت را به من بفروش از من پول بگیر برای من بنویس، خوب من که اینکاره نبودم گفتیم آقا شما بگذارید، خوب ما حرفهایمان را منتشر کنیم، توی همین روزنامه آیندگان که شما مثلاً در می آورید، گفت بله شما روشنفکرانی می خواهید که فقط خودتان را نمایش بدهید، جلوه کنید، بالاخره هرکسی که يك چپیزی می نویسد حق دارد اسمش بالای باشد، و بعد مثال شوروی را میزد، من داشتم بهش می گفتم که آقا شما که مدعی هستید می خواهید پنجمین قدرت جهان را بسازید، پنجمین قدرت جهان، یعنی که، فرض کنید، جت میراژ بسازید که جت میراژ فرانسوی باشد، و یا اینکه فلان باشد، تکنولوژی که در فلان سطح، و آن فرانسه که میراژ دارد آندری مارلو و ژان پل سارتر فلان و بهمان را هم دارد، ما شما کجا هستند، مملکتی با این فقر فکری، من خودم آن موقع دانشگاه، درس چپیز میدادم، حق التدریسی گفتم آقا من هر سال دارم دانشگاه درس میدهم و هر سال می بینم که سقف دارد می آید پائین روی طرف و با این شرایط حاضر چه چوری می شود پنجم قدرت جهانی را ساخت، می گفت حالا پس شوروی را چه می گوئید، گفتم آقا شوروی هم سولجمنستین را دارد شما سولجمنستین تان کی هست؟ سو لجمنستین تان يك چپیزی شبیه خود همین رژیم است دیگر، مثل فرض کنید حالا بگویم غلامحسین ساعدی مثلاً، خوب آن غول کردن کلفت، نویسنده روز، بالاخره متناسب است با آقای پرژوف، ولی هیچ توجه نداشتند دیگر، بعد هم غرور و خودبینی و این امکانات پول نفت و اینها، يك جور کورشان کرده بود و نمی دیدند آن چپیزی که در زیر جامعه در جریان بوده و ماها حس می کردیم آن غرش طوفانی که مثلاً فضا دانشگاه را گرفته بود جوانها را گرفته بود و هیچوقت تحلیل درستی از واقعیت وضع نداشتند.

سؤال : آثوقت شما توی آن، برگردیم به آخرش، توی آن کانون دوم، آن تنش های بین توده و گروه دیگر بدافاصله پیدا شد، و یا، چه چوری بود، چه فرقا و چه شباهت هائی بود بین کانون اول و دوم؟

آقای داریوش آشوری : کائون دوم، البته خوب، بعد که رسید به دم دههای انقلاب مثلاً جناح بندی‌های سیاسی توپش، یواش یواش، روشن شد دیگر، خوب توده‌ایهای دیگر روشن کردند که مال کجا هستند و بعد همین که سیاست رسمی حزب توده با آمدن کیانوری، این شد که از رژیم اسلامی حمایت نکنند، بقیه که حملات گروههای دیگر داشتند، مثلاً "یک عده زیادی رفتند بطرف چریکهای فدائی و غیره، من البته از بعد از انقلاب، دیگر عضو کائون نبودم، یعنی حتی چند بار آمدم که خوب تو هستی، گفتیم من نیستیم، برای اینکه، این کائون دیگر کائون نویسنده‌گان نیست، کائون کلویی است که گروههای مختلف سیاسی آنجا هستند یک عده‌ای هم خوب نویسنده هستند، یک عده زیادی هم آمده بودند که هیچ اعتباری نویسنده و شاعر حساب نمی شدند، دو تا شعر را در یک مجله‌ای گفته بودند یا مثلاً "یک مقاله قلابی نوشته بودند، به این اعتبار آمده بودند و در واقع فضای جناح بندیهای سیاسی بود، و بهمین دلیل من هیچوقت شرکت نکردم در کائون بعد از انقلاب. در واقع عضو این کائون نبودم، ولی دورا دور خیر داشتیم که خوب چه میگردد آنجا و آنجا شده بود میدان کشمکش سیاسی بین گروهها و جناح های مختلف، و در نتیجه، هرکدام زودتر می خواستند به نتیجه خودشان برسند، چنانچه یک اشعایی هم رویش اتفاق افتاد دیگر. سر همین جنگهای سیاسی که جناح متمایل به حزب توده رفتند و یک چیز دیگری درست کردند، حالا اسمش یادم نیست، که حدود چند تا ششریه، چیز را میدادند، که خوب، جهشان هم، حمایت از جمهوری اسلامی بود، ولی این بقیه، مخالف جمهوری اسلامی بودند، و در نتیجه، در یورش، که بعد رژیم آورد به تمامی نهاد ها و مؤسساتی که جنبه مخالف داشتند با فعالیت گروهها، کائون نویسنده‌گان هم علناً از بین رفت، و یک عده شان بعد آمدند در خارج، یک چیزی به اسم کائون نویسنده‌گان در تبعید درست کردند که بیشترشان در پاریس هستند.

سؤال : این بین کائون اول و کائون دوم، یعنی در هردوی آنها، شما شرایط ورود داشتید؟

آقای داریوش آشوری : بله، شرایط ورود این بود که نویسنده بایستی که احراز هویت بکند بعنوان نویسنده، شاعر، یا مترجم، یا داشتن مثلاً حداقل دو کتاب...

سؤال : یا ترجمه؟

آقای داریوش آشوری : بله، مترجم‌ها هم بودند، و بعد هم، اسامنامه کائون را بپذیرد که دفاع از آزادیهای قانونی...

سؤال : و افراد داخل کائون هم باید رأی میدادند یعنی؟

آقای داریوش آشوری : کائون چیز باید به تصویب هیئت چیزی میرسد دبیران میرسند.

سؤال : که آنها هم حق قبول یا رد کائون را داشتند؟

آقای داریوش آشوری : بله.

سؤال : خوب شما خاطره دیگر خاصی بنظرتان نمی‌رسد. در این باب مسئله کاشون؟

آقای داریوش آشوری : خاطره خاص دیگری فعلاً " یادم نمی‌آید شخیر، بگردم در زیاله‌داشی حافظه، چیزی دارد این زیرها.

سؤال : خوب خیلی متشکر خیلی ممنون.

آقای داریوش آشوری : خواهش می‌کنم. (پایان نوار ۲ آ)